



جنگ خلق

چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

ارمان
تنوریک - سیاسی

تیرماه ۱۳۶۷

شماره ۹

سال سوم

مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه

(بحثی پیرامون سازماندهی طبقه کارگر) (۱)

گومه‌له و انشعاب در حزب دمکرات

مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه

(بخشی پیرامون سازماندهی طبقه کارگر)

بعد از آنکه ما در جنگ خلق شماره ۱ روش اتحادیه کمونیستها را در مبارزه ایدئولوژیک با خودمان اپورتونیستی نامیدیم و به آنها توصیه کردیم بجای مورد حمله قرار دادن مواضع برنامه ای و تاکتیکی ما تحت پوشش تمجید از یک چریک فدائی خلق به مبارزه ایدئولوژیک اصولی و روشن دست بزنند، کمیته کردستان این سازمان که گویا از برخورد ما بسیار برآشفته نده بود در جوابیه ای کوتاه بنام "آرخا و مبارزه ایدئولوژیک" ، ضمن ردیف نمودن یکسری اتهاماتی که در واقع تکمیل کننده شیوه برخورد حقیقت بود ، به هدفمندی سیاسی مقاله مندرج در نشریه حقیقت اعتراف نمود و آنرا همین برخورد مارکسیستی و جدی به امر مبارزه ایدئولوژیک دانست و در مقابل ، ما را متهم به "برخورد اپورتونیستی" بخود و موقعیت کنونی خود نمود . بهر حال همینکه کمیته کردستان اتحادیه نمونیستها صریحاً اعتراف کرد که هدف سیاسی مقاله "بیاد رفیق حرمتی پور" نه گرامیداشت این رفیق بلکه این بوده است که : "امروز پرکسی پوشیده نیست نه طرفداران خط احمدزاده در موقعیت بحرانی قرار گرفته اند ، کسانی که خود را متعلق باین خط منی میدانند در پراکندگی ، کجی و ابهام بسر میبرند و بدنبال راهسری در بیرون آمدن از بحرانها میباشند . در چنین شرایطی این وظیفه اتحادیه کمونیستهای اسپران (سیداران) است که کسانی از ایشان را که هنوز مغزی برای اندلال طلبی نیافتادند و به راه خطساز آسان و "شیرین" بوزوایشان در نداده اند ، بویژه کسانی که خود را کمیسیت میدانند و نعلت سیر به اندیشه مانود دارند غلط بحران وریشه هایش را توضیح داده و چگونه بیرون رفتن از این بحران را در دست یابی به خط سیاسی - ایدئولوژیک صحیح را به آنان نشان دهد" و "آنجا که رهبران

و احزاب سیاسی متعلق به اقدار و طبقات معین نمی خواهند و نمیتوانند به برنامه ای کسه توسط کمونیستها ارائه میشود ، جلب شوند این نیز وظیفه کمونیستهاست که پایه اجتماعی این احزاب را از ناتوانیهای سیاسی ایدئولوژیک رهبرانشان آگاه ساخته و آنها را حول برنامه خود فرا خوانند . " برای ما کافی بود که دیگر نیازی به پاسخگویی جوابیه کمپته کردستان نیابیم . چه خود این جوابیه و هم چنین برخورد کمپته کردستان در مقدمه ای که بر ترجمه کتاب لنی ولف بنام " دیره ، گوارا و روزیونیمس صلح " نوشت نشان داد که این سازمان بنا به منافعش ترجیح میدهد همچنان بشیوه مبهم و دو پهلو با خط مسعود احمدزاده یعنی با خط مشی واقعی چریکهای فدائی خلق برخورد کرده و آنرا تحریف نماید . بنا براین ما بار دیگر در اینجا ضمن مردود دانستن این روش مبناسازیه ایدئولوژیک ، اتحادیه کمونیستها را به مبارزه ایدئولوژیک جدی دعوت می نمایم و خود نیز بسهمم خویش در این مقاله میکوشیم زمینه های ورود اتحادیه را به چنین مبارزه ای فراهم کنیم ."



اتحادیه کمونیستها مدعی است که یکی از " دستاورد های ثوریک " اش مبارزه با " مشی چریکی " و نشان دادن " التقاط " مسعود احمدزاده بوده است و البته آنچه در این کارزار ایدئولوژیک نصیب خط مشی احمدزاده گردیده است ، القابی چون کاستریسم ، دیره ایسم ، مشی چریک جدا ازتوده ها آوانتوریسم و ... بوده است . سئوالی که در اینجا طرح میشود این است که این نتایج اصولا بسر کدام میانی تحلیلی - ثوریک و ارزیابی علمی و مارکسیستی از واقعیات مبارزاتی در ایران استوار پیوده است ؟ پاسخ باین پرسش روشن است . کل " دستاورد های ثوریک " اتحادیه کمونیستها در این زمینه نشان میدهد که اولاً این نقد بر اساس منخ و تحریف نظرات احمدزاده استوار بوده و ثانیاً بسا الگوها و نیشه های از پیش ساخته شده ای مورد قیاس قرار گرفته است . واقعیت این است که کله کلیشه برداری و الگوسازی از انحرافات دیره ای و مزمین اتحادیه است که از همان آغاز شکل گیری مبارزه مسلحانه توسط چریکهای فدائی خلق خود را بوضوح نشان داد و امروز هم نه اتحادیه کمونیستها بسه تصور خویش به آخرین دستاورد های ثوریک و تجربی جنبش بین المللی کمونیستی صلح گردیده است ، هنوز هم قادر به کسوت جدی از آن نمی باشد . تجربیات و دستاورد های انقلابات پیروزمد در نزد اتحادیه به احکام مرده ای تبدیل میشوند که بر سنگ قبر هرگونه خلاقیت و ابتکار انقلابی و تجربیات زنده و عینی حک میگرددند . برای روشن شدن این موضوع بهیچ وجه لازم نیست بگذشته های دور رجوع کنیم ، کافی است به نوشته های اخیر این سازمان نظری افشیم تا به وفور این انحرافات پایه ای را در آنها بیابیم . برای مثال اگر به جدال اتحادیه کمونیستها با " حزب کمونیست ایران " (ح . ک . ا) در خصوص سازماندهی طبقه کارگر در ایران بدقت توجه کنیم ، این انحراف پایه ای را بطور برجسته ای مشاهده

می‌کنیم .

هنگامی که آقای حکمت در نشریه کمونیست شماره ۱۸ جدیدترین سیاست سازماندهی (ح ۱۰ک) را در میان کارگران اعلام داشت ، اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران) از جمله سازمانهای بوده مدعی شد این خط مشی اکتونومیستی است و در مقاله ای تحت عنوان " کمونیسم کارگری : فریب کارگران " (مندرج در نشریه حقیقت دوره دوم شماره ۷) ، ضمن بررسی این سیاست کوشید نشان دهد کسسه سیاست مزبور اساسا سیاستی اکتونومیستی است . اتحادیه در این رابطه نوشت :

" اختلاف اینجاست که ایشان (منظور آقای حکمت است) مبارزه اقتصادی را نقطه عزیمت کمونیستها برای بحرکت درآوردن و بسیج طبقه کارگر قلمداد کرده و چنین مبارزه ای را بیتر اصلی کسب آگاهی طبقه ای پرولتاریاسا معرفی میکنند . حال آنکه ما دقیقاً چنین پیشی را اکتونومیسم میدانیم ."

طبیعی است هرکس سیاست سازماندهی (ح ۱۰ک) را در میان کارگران که توسط آقای حکمت به نگارش درآمده است بخواند بروشنی می بیند که خط مشی مزبور تشابهات زیادی با خط مشی اکتونومیستی دارد . این تشابهات پیوسته در آنجائی ظاهر میگردد که آقای حکمت مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را یک رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقه ای و زمینه اصلی کسب آگاهی توده های وسیع طبقه به هویت طبقه ای شان میداند و معتقد است که مبارزه اقتصادی در شرایط کنونی آن محور اصلی مبارزه است نه با انکاب به آن میتوان و باید به مشکل کردن کارگران " رادیکال - سوسیالیست " دست زد و از لحاظ سازمانی نیز بر توسعه محافل کارگری بعنوان مرکز شکل کار تشکیلاتی حزب در این دوره تأکید میکنند . در این خط مشی حلقه ای که اساسا مفقود است و یا بسیار کم رنگ است ، حلقه مبارزه سیاسی یعنی تربیت و شکل طبقه کارگر از طریق مبارزه مستقیم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است . آقای حکمت در شرایط کنونی امر سازماندهی و تربیت سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر را با مبارزه اقتصادی و شرکت در جنبشهای اعتراضی و خود بخودی طبقه کارگر مرتبط ساخته و نه با مسئله جنبش تصدیق قدرت سیاسی و اساسا در پیش او سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر گویا هیچگونه رابطه مشخص و روشنی با مسئله تصرف قدرت سیاسی نمی یابد . در حقیقت سیاست گردآوری کارکنان " رادیکال - سوسیالیست " و توسعه محافل و شبکه های روابط محفلی در میان کارگران اساسا بسا هدمندی حقیقت نیرو و به انتظار بحران انقلابی مانند تنظیم شده است ، تا بهنگام ظهور فرصت های مناسبه جنبش اعتراضی و بحران انقلابی در جامعه او - پیدا - میند و تناسب قوا به نفع طبقه کارگر تغییر می یابد ، این شبکه های محافل کارگری که سمپاتی به (ح ۱۰ک) دارند پایه چلر حسیسند بگذارند و در دست بدست شدن قدرت سیاسی نقش دخالته کننده ای ایفا کنند .

حال متواز این است که آیا میتوانیم این سیاست سازماندهی (ح ۱۰ک) در میان کارگران را

پنجوی نه آقای حکمت بیان داشته است ، اکنومیسیم بنامیم ؟ بنظر ما نه ! اینکه حکمت در آن مقاله تا حدودی به اکنومیسیت‌های روسی نزدیک شده و حتی در برخی موارد بیزان آنها سخن گفته ، در این بحثی نیست . اما اینکه اتحادیه سعی کرده است با بهیون کشیدن این تشابهات و برخی قرینه — سازبها ، سیاست (ح ۱۰ک) را اکنومیسیتی جلوه دهد ، این دیگر به بیماری مزمن اتحادیه کمونیستها مربوط میشود . اتحادیه کمونیستها در این قرینه سازی نه تنها مدرکی دال بر درستی نظراتش فراهم نیاورد ، بلکه نشان داد که تا چه اندازه از درک محتوای واقعی خط مشی (ح ۱۰ک) ناتوان است . اتحادیه در جدال با آقای حکمت ضمن آنکه آشکارا محتوای رویزیونیستی خط مشی (ح ۱۰ک) را از نظر دور داشت ، در عین حال نشان داد که این خود او است که پنجوی به بیماری اکنومیسیم (البته به معنای مجازی آن یعنی سر فرود آوردن در برابر وضع موجود) مبتلا است . (ما این موضوع را در ادامه همین بحث در تبیین اتحادیه از راه انقلاب بطور مشخص خواهیم دید) .

واقعیت این است که اتحادیه کمونیستها در برخورد با سیاست سازماندهی (ح ۱۰ک) در رابطه با طبقه کارگر بدستی باین موضوع اشاره دارد که کسب آگاهی سیاسی و کمونیستی ، تربیت و تشکل طبقه کارگر جز از طریق مبارزه فعال و همه جانبه سیاسی امکانپذیر نمیشاند و سازماندهی حقیقتا کمونیستی و سیاسی طبقه کارگر اساسا با حل مسئله چگونه میتوان انقلاب کرد و قدرت سیاسی را تصرف نمود ، ارتباط ارگانیک دارد . او بروشنی این واقعیت را مشاهده میکند که در سیاست سازماندهی آقسای حکمت اصولا سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر در راستای تصرف قدرت سیاسی پکنار نهاد شده است . اما ظریف همه اینها ، او در برخورد با خط مشی پیشنهادی آقای حکمت ، بجای آنکه بر این مسئله دقیق شود که این انکار و دستکم گرفتن مبارزه سیاسی فعال و همه جانبه از سوی ایسسن حزب ریشه در چه چیزی دارد و بطور مشخص چه رابطه ای با خط سیاسی — ایدئولوژیک ، اهداف سیاسی آن و همچنین وظایف عاجل و تاکتیکهای آن برقرار مینماید ، بلافاصله دست به قرینه سازی میزند و در ریشه یابی این انحراف میکوشد بر عواملی انگشت گذارد که لنین اکنومیسیت‌های روسیسه را بآن منتسب مینمود . اینکه (ح ۱۰ک) نقش و اهمیت ظاهر آگاه را نفی میکند ، رابطه عنصر خود بخودی و آگاهی را درک نمیکند ، رابطه حزب و توده ها را درهم می ریزد و غیره . و جالب اینجاست ، در آنجائی هم که سعی میکند مبانی ایدئولوژیک — سیاسی این خط مشی را روشن نماید ، حکم بسسه انحلال طلبی ایدئولوژیک آن میدهد . اتفاقا درست در روشن نمودن رابطه این سیاست علی با خط سیاسی — ایدئولوژیک و مبانی استراتژیک این حزب است نه قرینه سازی اتحادیه بطور آشکاری نمایان می گسرد .

اتحادیه مینویسد : " اکنومیسیم حکا بر متن انحلال ایسسدئولوژی پرولتاریا شکر میگیرد ، با آن پیوند میخورد و خود مثل آن میگردد " و اما منغور اتحادیه از " انحلال ایدئولوژی پرولتاریا و

رابطه آن با اکتونیمیم حکا " چیست ؟ روشن است . " منافع حکا حکم میکند که نه تنها پیشرفته ترین دستاورد های پرولتاریای بین المللی و مشخصا انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را منحل مینماید ، بلکه در این مسیر به نفی اصول اساسی م . ل و آموزشهای جاودانه لنین - بلاخس " چه باید کسرد ؟ " میپردازد " و " پیشرفته ترین دستاورد های پرولتاریای بین المللی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین به منصفه ظهور رسیده حاوی درسهای ارزشمندی است که پرولتاریا را در امر انقلاب کردن چه قبل و چه بعد از کسب قدرت سیاسی بکار می آید . یکی از مهمترین درسهای انقلاب فرهنگی تاکید بر سر جایگاه تعیین کننده خط سیاسی - ایدئولوژیک در تئوری و عمل بود . انقلاب فرهنگی به دفاع از نقش پویای آگاه های انسان و عنصر آگاهی برخاست و "

پس جوهر بحث اتحادیه در ریشه یابی این ادعا که (ح . ک ۱۰) از یک مضمی دنباله روانه پیسر وی میکند ، در این ایده اساسی خلاصه میگردد که (ح . ک ۱۰) با انحلال ایدئولوژی پرولتاریا و نادیده گرفتن بزرگترین دستاورد های انقلاب فرهنگی یعنی اهمیت و نقش عنصر آگاهی است که از لحاظ مضمی علی خود به اکتونیمیم در ظبطیده است . حال باید دید که اتحادیه در این قرینه سازی تا چه حد حق بجانب است و دلائل و مدارک آن چیست .

اتحادیه باین گفته آقای حکمت استاد میکند که : " کمونیستها مبدع سوسیالیسم در جنبش کارگری نبودند ، بلکه بخش پیکر ، پیشر و آگاه گرایش سوسیالیستی موجود در درون طبقه کارگر بودند " و " نه سند یکالیسم ایده و سنت نو و تازه ای در درون طبقه کارگر است و نه کمونیسم اینها دیگر اجزا ، طبقه کارگران و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دانشمندان ، این اجزا ، تو مگانیزمهای درونی خود طبقه باز تولید میشوند . " و از اینجا این نتیجه گیری را میبندد که حکمت معتمد است که آگاهی از درون خود بخودی بیرون می آید ، مارکسیسم بخودی خود در مبارزات خود بخودی کارگران تولید و باز تولید میشود . در حالیکه اگر به کل بحث آقای حکمت در آن مقانه نتیجه نگیرد مشخص است که منظور وی از طرح این بحث آنگونه که اتحادیه برداشت میکند نیست . وی میخواهد بگوید که در هر مقطع جنبش طبقه کارگر محل تلاقی افکار ، گرایشهای فکری و سنتهای مبارزاتی گوناگون است . نمیتوان و نباید ذهن توده کارگر را لوح پاک و دست نخورده ای فرض کرد که تپس از خطوط تفکری و گرایشات معین سیاسی است . آقای حکمت از طرح این بحث هم میخواهد این نتیجه را بگیرد که در درون طبقه کارگر اکنون عناصر و نیروهای از خود کارگران وجود دارند که اگر چه بر برنامه راهداف (ح . ک ۱۰) منطبق نیستند ، اما از آنهم دور نیستند . این نیروها که آقای حکمت آنها را ظلیسلف کارگران " زاد یکال - سوسبانیست " مینماید فی الحال در درون جنبش صقه کارگر حضور دارند و موضوع عمل کمونی حزب اند . جذب و متشکل کردن این نیروها ، شفافیت بخشیدن به نظرات و گرایشات آنها و بالاخره سازماندهی محظلی آنها اولین گام در کارگری کردن کمونیسم با کارگری کردن (ح . ک ۱۰)

است .

در این بحث اگر چه آقای حکمت روش بیان پهلپیده ای را اتخاذ میکند تا سیاست سازماندهسی خود را يك نگرش نوین (و صدا البته کمونیستی) جایزند ، با اینوصف مطلب روشن است . معضله آقای حکمت نشان دادن راهی برای خروج از بن بست صلی حزب است . اگر پیاد داشته باشیم شعار (ح ۱۰ك۰) از همان آغاز تشکیل اش این بود که باید حزب را کارگری کرد و اکنون که نزدیک به ۵ سال از صر حزب گذشته آنها می بینند که نتوانسته اند در این زمینه موفقیتی داشته باشند . البته این امری طبیعی بود ، چرا که لازمه کارگری شدن این حزب در چهارچوب خط مشی ایکه از همان آغاز برگزید ، وجود حداقل شرایط دمکراتیک و یا نیمه دمکراتیک در جامعه است . یا حداقل شرایطی که توده کارگر از فعالیت خود بخودی وسیع و متداولی برخوردار باشد . در آزمون (ح ۱۰ك۰) با این تصور که افت جنبشهای وسیع توده ای خود بخودی (بعد از سرکوبهای وسیع سال ۶۰) موقتی است و دیر یا زود دوباره از سر گرفته خواهد شد ، سازماندهی حوزه های حزبی در شهر را در راس فعالیت کارگری خود قرار داد که می بایست با تبلیغ و ترویج وسیع و دامنه دار در میان کارگران شبکه ای از تشکل های کارگری را در اطراف حزب ایجاد کرده و پایه های حزب را در میان کارگران ایچسداد و تحکیم مینمود . اما امروزه مشاهده میکنند که این فعالیتها از حد ایجاد تاسسهای پراکنده و منفعل فراتر نرفته است و هنوز هم بعد از این مدت کارگری کردن حزب همچنان معضل آنها است . اینک که در بررسی علت عدم موفقیت کار خویش به ارزیابی مجددی از سبک کار گذشته خود وضعفها و نقصانهای آن دست زده اند ، باین نتیجه رسیده اند که باید به موقعیت و مشخصات خود طبقه کارگر در ایران بعنوان يك پدیده عینی اجتنامی یا خصوصیات و خود ویژگیهای آن توجه کنند . از همین روست که آقای حکمت در سرفصلی تحت عنوان " مبانی کار کمونیستی در میان کارگران " به موقعیت طبقه کارگر و حرکات درونی آن بطور اعم میپردازد تا با ارائه درک " دقیقتر و روشن تری " از خصوصیات عینی طبقه کارگر در ایران مکانیزم سازمانی و مبارزه آنها مشخص سازد . ماحصل همه این تلاشها در صحیح و تکمیل سبک کار گذشته به اینجا ختم میشود که برای کارگری کردن (ح ۱۰ك۰) باید منتظر فرصتها شد . در شرایط کنونی تنها کاری که آنها میتوانند انجام دهند ، این است که عناصر کارگری نزدیک به (ح ۱۰ك۰) یعنی همان عناصر کارگری باقیمانده از سازمانهای خط آ را در شبکه ای از مناسبات طبیعی ، فامیلی و خانوادگی دور هم جمع کنند و آنها را در راس مبارزات اقتصادی کارگران قرار دهند و حداقل با دست زدن بکار تبلیغی و ترویجی در میان این محافل نفوذ حزب را در این شبکه ها توسعه داده و چنانچه امکان پذیر بود عناصر مستعد ، پیرو و فعال این محافل را به درون حزب جذب کنند . باین ترتیب کارگری کردن حزب به شرایط متفاوتی در آینده محور میشود که با اعتدای جنبش توده ای و اوج گیری بحران انقلابی ، اوضاع سیاسی تحویر یافته و امکان پیوند سازمانی

وسیع کارگران با حزب علی شود .

پنا بر این روشن است که بحث آقای حکمت بطور مشخص بر سر رابطه آگاهی و خود بخودی نیست ، بحث او بطور مشخص این است که " در شرایطی که کمونیسم در ایران در سطح تئوری ، برنامه‌ساز و تاکتیک پیشرفتهای جدی داشته است ، در شرایطی که چپ ایران سر تخریب و تهدید پلهای درونی خود را تا حد ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی طی کرده است ، پایه طبقاتی بلافصل این کمونیسم ، یعنی رادیکال ترین جناح درون خود طبقه کارگر ، از انجم بسیار اندکی برخوردار است و رابطه صله‌سی ضعیفی با سیر تکامل تا کنونی کمونیسم در ایران داشته است " (کمونیست شماره ۲۸) . سه بیان روشن تر بحث این است که در درون جریانات مربوط به خط ۲ ، در سطح تئوری ، برنامه و تاکتیک تحولات اساسی رخ داد و این تحول تا سطح ایجاد یک حزب کمونیست پیش رفت ، اما پایه طبقاتی بلافصل این جریان یعنی کارگران طرفدار خط ۲ که طی دوره اخیر ارتباط آنها با تحولات درونسی جریانات خط ۲ قطع گردیده بود ، در ارتباط نزدیک با این تحولات فکری ، سیاسی و تشکیلاتی قرار نداشتند . اکنون باید (ح ۱۰ ک) این عناصر کارگری را بدور از هرگونه سکتاریسم گرد آورد و آنها را به پذیرش برنامه خویش متقاعد سازد .

و یا همینطور در بحث " دو قطبی حزب - توده ها " ، بازم قرینه سازی اتحادیه پیچور است در این مورد هم بحث آقای حکمت نفی حزب و حزبیت و محدود نمودن رابطه حزب و توده ها نیست . وی میخواهد بگوید ، این پیش که ما رهبری طبقه کارگر را در گذشته صرفا از تئوری نتیجه میگیریم نادرست است . زیرا که ما با توده ای از کارگران بی اصلاح و منفرد که مظلوم واقع میشوند مواجه هستیم ، بلکه در هر شرایط مشخص ، جنبش طبقه کارگر رهبران علی خویش را دارد که امر رهبری طبقه کارگر باید در ارتباط با این رهبران علی و خود توده کارگر پیش برده شود .

در واقع همه آن دلائل و شواهدی که اتحادیه نثار هم می چیند تا سیاست سازماندهی طبقه کارگر (ح ۱۰ ک) را سیاست اکونومیستهای روسی تشبیه سازد ، از سطحی نثری خاص این جریان ریشه میگیرد و نشان میدهد که اتحادیه در ارزیابی از خط مشی های سیاسی فرا تر از ظواهر امور را نمیتواند ببیند . همانطوریکه گفتیم تشابه خط مشی (ح ۱۰ ک) با خط مشی اکونومیستهای روسی واقعیتی است که یا یک نظر گذرنده هم بچشم میخورد ، اما وحدت تشابهات صوری نباید ماهیت واقعی خط مشی این حزب را بیپوشاند . بی شک سیاست سازماندهی ارائه شده توسط آقای حکمت یک خط مشی اپورتونیستی است ، اما با اینهمه روشن است که هر نوع دنباله روی در برخورد به مسئله سازماندهی جنبش طبقه کارگر اپورتونیسم اکونومیستی نیست و از این گذشته هر اکونومیستی هم اکونومیست روسی نیست .

اپورتونیسم اکونومیستی در شرایطی در صفوف سوسیال دمکراسی روسیه ظهور یافته بود که فعالیت علی سوسیال دمکراسی اهمیت تعیین کننده ای مییافت . از یکسو جنبشهای خود بخودی طبقه کارگر

نه در آغاز اساسا اقتصادی بود، دائما در حال بسط و گسترش بود و از سوی دیگر سوسیال دموکراسی روسیه هم توانسته بود طی يك مبارزه دشوار و حاد با جریانات فکری کهنه و تحکیم مواضع شورویک و برنامه ای خویش بتدریج از حالت يك جریان سیاسی - ایدئولوژیک جدا از طبقه کارگر بیرون آمده و به صورت يك جریان سیاسی اجتماعی، بصورت غلبان توده های مردم و بصورت يك حزب سیاسی پا بسنه عرصه وجود گذارد. بر متن این شرایط در برابر سوسیال دموکراسی روسیه این وظیفه اصلی قرار گرفت که چگونه متواند و باید این تظاهر خود بخودی توده های وسیع طبقه کارگر را بیک تظاهر آگاهانه سیاسی و هدفمند تبدیل نماید. چگونه میتواند این پاسخ خود بخودی توده های کارگر را به پاسخی آگاهانه در مقابل تحديات نظام موجود یعنی اصلی که به سرنگونی ارتجاع، دگرگونی نظام اقتصادی - اجتماعی به نفع طبقه کارگر منجر گردد، تبدیل نماید. در پاسخ به همین مسئله بود که انحسراف اکونومیستی در سوسیال دموکراسی روسیه آشکار گردید. اکونومیستها اگر چه ظاهرا ضرورت این تحول را بطور کلی منکر نمیشدند، اما هیر از مبارزات بورژوازی به مبارزه سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر را امری خود بخودی تلقی می نمودند و این ایده را انشاع میدادند که تولید سرطاه داری نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه معرفت بلزوم آنها هم بوجود می آورد. آنها با این بهانه که خود توده های کارگر هنوز يك چنین وظایف جنگی و پر دامنه ای را پیش نکشیده و هنوز باید در راه نزد يك تریس خواسته های سیاسی طبقه مبارزه نمود، از بر عهده گرفتن این وظیفه طفره می رفتند و مبارزه طبقه کارگر را در همان چهار چوب خود بخودی اش (که اساسا اقتصادی بود) محبوس می ساختند و بدین نحو اسارت طبقه تی طبقه کارگر را ابدی می ساختند. در مقابل لنین تاکید داشت که سوسیالیسم طمسسی و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نیست، آنها در کنار و به موازات یکدیگر بوجود می آیند و پیدایش هر يك معلول عوامل مختلفی است و از اینجا نتیجه میگرفت که وظیفه پیرو انقلابی این است که با عسلی آگاهانه انقلابی طبقه کارگر را از بند تفکرات و ایدئولوژی بورژوازی خلاص کند و آنها را از زیر بال و پسر بورژوازی بیرون کشید و با توسعه آگاهی سیاسی و سوسیالیستی در میان کارگران، آنها بیک نیروی مادی مبدل سازد که قادر به دگرگونی نظام اجتماعی گردد. در عین حال لنین تاکید داشت که عسل انقلابی یعنی عمل بردن آگاهی را نباید بعنوان يك امر صرفا آموزش و پرورش، بلکه باید بعنوان فعالیتی سیاسی، و افشاکریهای همه جانبه سیاسی درک نمود. در جریان این تبلیغات وسیع سیاسی و افشاکریهای همه جانبه سیاسی و با توسل به اشکاز مختلف مبارزه سیاسی است که جنبش وسیع طبقه کارگر تظاهر آگاهانه مییابد و به نیروی ضعیفی مبدل میگردد که میتواند دست به انقلاب بزند. بدیهی است سازمانی هم که می بایست به این تظاهر آگاهانه فعالیت طبقه کارگر تشکل بخشید و بآن بیسان مادی میداد، دیگر نه اتحادیه و سنه پکا، بلکه اساسا یک حزب سیاسی بود.

بنابراین میتوان گفت که اختلاف کهر لنین با اکونومیستها، بر خلاف تصور آقای حنط این نبود

که " کارگران نباید ، بویژه در شرایطی که جامعه در آستانه انقلاب عظیم طبقه تزارسم و استبداد است از نقش خود بپناهی رهبر مبارزه برای دمکراتیزه کردن کل جامعه عقب بنشینند ، خود را در محسود ه مبارزه اقتصادی محبوس کند و رهبری توده های وسیع را در قلمرو سیاست به بورژوازی بسپارد " ، بلکه برعکس اختلاف گره ای بر سر دو برداشت از وظایف سیاسی و سازمانی سوسیال دمکراسی روسیه بود .

بدین معنی که اکونومیستها نمیتوانستند این مسئله را درک کنند که جنبش خود بخودی طبقه کارگر (که در آن زمان اساسا اقتصادی بود) ، هنوز بخودی خود مبارزه طبقاتی طبقه کارگر نیست . این مبارزات (حال در هر شکلش) در بهترین حالت میتواند نطفه یک مبارزه طبقاتی را بیان دارد . وظیفه اساسی پشاهنگ کمونیست هم این نیست که باین مبارزات تکمیل نماید و ضمن گسترش آن ، آنرا بسمت سیاسی شدن سوق دهد . وظیفه اساسی پشاهنگ کمونیست بنا نهادن آنچنان فعالیت همه جانبه ای است که مبارزات توده کارگر را بیک مبارزه طبقاتی حقیقتا سوسیال دمکراتیک تبدیل نماید و آنرا در جهت اهداف فوری سیاسی و نهائی هدایت کند . محبوس داشتن کارگران در چهارچوب مبارزات خود بخود و تلاش در جهت گسترش همین مبارزات ، یعنی کاری که خود کارگران از عهد ایش برمیآیند ، هنوز وظایف سیاسی سوسیال دمکراسی نیست . باید این مبارزات را بیک مبارزه همه جانبه سیاسی تبدیل کرد .

پس مسئله گره ای ، سازمان دادن عمل انقلابی و ایجاد سازمان انقلابی بود . در روسیه سازماندهی عمل انقلابی مترادف بود با ایجاد سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه از لحاظ سیاسی یعنی سازماندهی تبلیغات همه جانبه سیاسی و افشاگرهای همه جانبه سیاسی ، و پیشرو و انقلابی نیز تنها از طریق این عمل و با استفاده از اشکال مختلف مبارزه سیاسی میتوانست ضمن مقابله با جنبشهای وسیع توده ای خود بخودی که اصولا بیانگر پاسخ خود بخودی توده های کارگر به وضع موجود بود ، این مبارزات را به مبارزه ای همه جانبه سیاسی یعنی بیک مبارزه حقیقتا طبقاتی بر طبقه سرمایه داران و حکومت مبدل نماید . و از لحاظ سازمانی نیز با بوجود آوردن یک حزب سیاسی توده ای که هسته مرکزی آنرا انقلابیون حرفه ای تشکیل میدادند ، نیروی عظیم رهاننده توده ها را وحدت بخشیده و آنرا برای سرنگونی ارتجاع ، تصرف قدرت سیاسی و ... آماده نماید . بدیهی است عرصه ای که اساسا چنین تبدیلی را میسر میسازد ، عرصه مبارزه سیاسی است و این هر حواه ناخواه با سرنگونی تزارسم و انجام انقلاب دمکراتیک مرتبط بود .

و اما اکونومیستها از برهمه گرفتن چنین وظیفه ای یعنی ایجاد یک سازمان بیکارجوی انقلابی و تبلیغات سیاسی همه جانبه برای سراسر روسیه طفره میرفتند و همچنان بدنیال جنبشهای خود بخودی اقتصادی طبقه کارگر رویان بودند . آنها قصد صیقل تر ساختن این مبارزات و جنبه سیاسی دادن بسه آنرا داشتند و از لحاظ سازمانی در پی ایجاد سازمانهای حرفه ای کارگری مثل اتحادیه ، سندیکا ،

سند و قهای مالی و ... بودند و بدین ترتیب آنها خود را در عمل از سیاست سوسیال دیکراسی دور ساخته و تا سطح سیاست تردیونیو نیستی تنزل میدادند (۱) .

حال سئوالی که مطرح میشود ، این است که آیا سیاست سازماندهی (ح . ک ۱۰) در میان کارگران دارای چنین وضعیتی است ؟ آیا آقای حکمت هم معتقد است که توده کارگر خود پتیبائی در جریبان مبارزه خود بخودی - اقتصادی اش به معرفت سوسیالیستی خواهد رسید ؟ آیا آقای حکمت هم بپردن آگاهی سیاسی و سوسیالیستی به میان کارگران را نفی میکند ؟ اینکه حکمت میگوید : " مبارزه اقتصادی رکن مبارزه طبقاتی و جز" لایتجزای مبارزه کمونیستی است و حضور فعال در این عرصه جز" تعریف مسا بمتا به کارگر و کمونیست است ، مگر در دوره های انقلابی ، در بخش اعظم حیات طبقه کارگر مبارزه اقتصادی بیشترین اثری مبارزاتی کارگران را بخود اختصاص میدهد . در دل این مبارزه رهبران انقلابی کارگران پرورده میشوند و طبقه کارگر به هویت مستقل و قدرت خود واقف میشود " ، بخسودی خود و فی نفسه نمیتواند قط باشد . چرا که مبارزه اقتصادی در کنار مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک پسک رکن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و یکی از عرصه های آن است و کسی را هم نمیتوان به صرف گفتن این ایدئ به اکونومیسم متهم ساخت .

اینکه چرا در سیاست سازماندهی (ح . ک ۱۰) در میان کارگران به مبارزه اقتصادی اینهمه اهمیت داده میشود و حتی فراتر از این ، در شرایط کنونی از آن بعنوان شکل عمده مبارزه سخن گفته میشود و اینکه در این سیاست سازماندهی جای مبارزه فعال سیاسی خالی است ، طت آنها باید در هواسل دیگری ، سواى آنچه که اتحادیه کمونیستها میگوید ، جستجو کرد . نمیتوان و نباید از برخی تشابهات صوری میان خط مشی (ح . ک ۱۰) با خط مشی اکونومیستهای روسیه ، یعنی دنباله روی از توده ها و نادیده گرفتن مبارزه فعال سیاسی ، حکم بر اکونومیستی بودن مشی (ح . ک ۱۰) داد و حتمی از آن بیشتر تلاش نمود تا از نوشته آقای حکمت جعلات و عباراتی را پیدا نمود که این را ثابت کند .

مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک و خط استراتژیک (ح . ک ۱۰) کاملا روشن است و بنا بر این هیچ لازم نیست که دست به " کشف شهود " بزنیم . برای افشای ماهیت روزیونیستی این خط مشی کافی است که ما این میانی را مورد توجه قرار دهیم و آنها بدقت بررسی کنیم . در بررسی این میانی است کسه میتوان به طت دستکم گرفتن و حتی نادیده گرفتن مبارزه فعال سیاسی از سوی (ح . ک ۱۰) پی ببرد . سپس در ادعاه این بررسی میتوان با مراجعه به واقعیات کنونی شرایط سیاسی در ایران این صئله را هم روشن ساخت که چرا این محتوای سیاسی - ایدئولوژیک در عمل تشابهات صوری با خط مشی اکونومیستی پیدا میکند .

لازم تذکر است که بررسی رابطه میانی سیاسی - ایدئولوژیک (ح . ک ۱۰) با موضوع " کمونیسم کارگری " یک بحث فصلی است که خود نیازمند نوشته های متعدد است . ما در اینجا تا آنبانی

که به مسئله مبارزه سیاسی و سازماندهی طبقه کارگر در ارتباط با این موضوع مربوط میشود مختصراً وارد این بحث میشود تا نشان دهیم که انکار و یا دستکم گرفتن مبارزه سیاسی از سوی (ح.ک.ا) نه امری منحصرأ مربوط به سیاست سازماندهی طبقه کارگر بلکه مشخصه عمومی این جریان است.

سرمنشأ پیدایش جریانی که بعداً بر خود نام (ح.ک.ا) نهاد، بطور کلی به سالهای بعد از ۵۷ و به تحولات درونی برخی از گروهها و سازمانهای موسوم به خط ۳ برمیکرد (۲). این گروهها و سازمانها اگر چه اختلافات سیاسی و ایدئولوژیکی معینی با یکدیگر داشتند، اما میان آنها بر سر چند مسئله مشخص وحدت نظر وجود داشت. رد "ضی چریکی" و قبول کار سیاسی تشکیلاتی، ایجاد حزب کمونیست همشایر یک وظیفه فوری و عاجل، و بالاخره سرمایه داری دانستن شوروی. جریان (ح.ک.ا) که در آزمون اساساً توسط گروه اتحاد مبارزان کمونیست نمایندگی میشد، در آغاز با یکسک پلانفرم عمومی "پیرامون خطوط اساسی انقلاب ایران و نقش پرولتاریا" با هم میدان نهاد. کل فعالیت این جریان در آن سالها عمدتاً متوجه نقد انحرافات و اشتباهات تئوریک و سیاسی خط ۳ بود، بطوری که این جریان بعداً خود را از طریق نقد این جریانها بسط داده و در این راستا کار خویش را توسعه بخشید. ماحصل این فعالیتها جذب نیرو از این سازمانها، تدوین برنامه و اتحاد با کومه لسه و تشکیل "حزب کمونیست ایران" بود.

اگر به منطق گسترش این جریان که از همان آغاز فعالیت اش مبنای تحول و تکامل وی را تشکیل میداد توجه کنیم، بروشنی ملاحظه میکنیم که شالوده این گسترش بر نقد ماتریالیستی که پرمه های ذهنی را از طریق پراتیک انتقادی و در برخورد با واقعیات معینی مبارزه باز تولید میکند، استوار نبود بلکه این گسترش بر بنیاد نقد سوبژکتیو و از طریق برخورد با انحرافات "پوپالیستی" بر اساس اراده های مجرد و اصول کلی متکی بود. بعبارت دیگر اتحاد مبارزان کمونیست اساس فعالیت اولیسه خود را که با هدف تدوین برنامه کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست پیش میبرد، بر نقد اثباتی نظام موجود و شرکت در فعالیت سیاسی قرار نداد و در عین حازر گسترش بعدی فعالیت خود را هم از همین طریق پیش نبرد. وی این گسترش را عمدتاً با نقد انحرافات خط ۳ از اصول ایجاد کرد.

پدیهی است گسترش یافتن یک جریان فکری بر این اساس را نمیتوان به منزله قبیله بر انحرافات تلقی کرد. این گسترش خواه ناخواه همان انحرافات و اشتباهات را در سطحی بالاتر باز تولید میکند. برای آنکه درستی یا نادرستی یک نظر را نشان دهیم ما بایست آنرا با واقعیات عینی جامعه و آشنیم از طریق پراتیک مقابله کنیم. در حالیکه اتحاد مبارزان کمونیست دیدگاههای خط ۳ را صرفاً بر اساس اصول قیاس نمود و حکم بر نادرستی آن داد. برای مثال اگر در درون جریانها خط ۳ بر بخشی از نیمه مستعمره - نیمه فئودالی بودن جامعه ایران سخن می گفتند و یا درک غلط و انحرافی از سرمایه داری وابسته ارائه میدادند، اتحاد مبارزان کمونیست نادرستی این نظرات را با یکسری

کلی با فیهبای تئوریک پاسخ میداد. نتیجه این مجادلات چه شد؟ نتیجه این شد که ایران نهمه نهمه مستمره - نیمه فئودال و یا حتی " سرمایه داری وابسته " (۲) بلکه يك کشور سرمایه داری بطور کلی از آب درآمد. طبیعی است که ایران را بعنوان يك کشور سرمایه داری معرفی کردن همانقدر اشتباه است که آنرا نهمه مستمره - نیمه فئودالی بدانیم. اینکه اتحاد مبارزان کمونیست چگونگی نشان داد ایران يك کشور سرمایه داری است که مبارزه طبقاتی در آن بر محور تضاد کار و سرمایه دور میزند، خود به بحث مفصلی نیازمند است. در اینجا فقط باین نکته اشاره میکنم که وی صرفا با اشاره به برخی تشابهات صوری میان نظام اقتصادی ایران با کشورهای سرمایه داری، این استنتاجات تئوریک خود را ثابت نمود و بدین وسیله گام نخست خود را در تحریف آموزشهای مارکسیسم در خصوص نظام سرمایه داری برداشت.

پذیرش ایران بعنوان يك کشور سرمایه داری بنحوی اجتناب ناپذیر مسائلی را پیرامون خصلت و نیروهای انقلاب پیش میکشد. اگر ایران يك کشور سرمایه داری است و قدرت دولتی هم در دست بورژوازی است، بنا بر این بخودی خود روشن است که انقلاب ایران، يك انقلاب سوسیالیستی است که نیروی آنرا هم طبقه کارگر تشکیل میدهد. اما ما میدانیم که این استنتاجات تئوریک با واقعیات عینی مبارزه در ایران تماما ناسازگار است. چرا که واقعیات عینی هر روزه در مقابل چشمان همه جنبشهای وسیع دمکراتیک و آنهم در مقیاس توده ای را نشان میدهد. و نشان میدهد که مادر ایران قبل از آنکه با يك جنبش مستقل طبقه کارگر روبرو باشیم، بیشتر با يك جنبش توده ای وسیع مواجه ایم این امر دقیقاً این را میرساند که تضاد کار و سرمایه پایه اصلی حرکت طبقات و صف بندی آنها را در ایران تشکیل نمیدهد، بلکه برعکس این تضاد خلق با سلطه امپریالیستی است که چنین نقشی را ایفا میکند.

اما اتحاد مبارزان کمونیست در برخورد با این تضاد چه کرد و چگونه استنتاجات تئوریکش از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران و مرحله انقلاب را با واقعیات عینی تطابق داد؟ او در این رابطه انقلاب دمکراتیک را بطور اعم و انقلاب دمکراتیک ایران را بطور اخص تحریف کرد و بدین وسیله گام دوم خود را در تحریف آموزشهای مارکسیسم در خصوص انقلاب دمکراتیک برداشت.

از دیدگاه (ح.ک.ا) انقلاب دمکراتیک ایران تحولی که هدفش قطع سلطه امپریالیستی و سرنگونی رژیم مزدور جمهوری اسلامی، و استقرار دمکراسی نوین بشابه مرحله ای ضرور از تکامل جامعه و اولیسن حلقه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای گذار به سوسیالیسم است، تلقی نمیشود، بلکه این انقلاب از نظر وی از تناسب قوای طبقاتی و آنهم صرفاً از لحاظ سیاسی، یعنی از عدم آمادگی پرولتاریا برای برقراری حکومت کارگری، نتیجه میگردد. طبعاً از این لحاظ انقلاب دمکراتیک (ح.ک.ا) صرفاً تغییر شکل دولت وابسته به امپریالیسم را هدف خویش قرار میدهد، چرا که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از نظر

وی لزوماً به معنی استقرار حکومت کارگری نیست. در شرایطی که طبقه کارگر بلحاظ سیاسی آمادگی صرف قدرت را ندارد، (ح ۱۰ک) میتواند ضمن شرکت در انقلاب دمکراتیک و در حالت در تخییر شکل دولت، زمینه بسیج هرچه وسیعتر پرولتاریا را برای برقراری حکومت کارگری فراهم نماید.

طبیعی است یک چنین برداشتی از وظایف دمکراتیک کمونیستهای ایران در شرایط کنونی به معنی دور شدن از سیاست انقلابی، کناره‌نهادن مبرم‌ترین و نزدیک‌ترین وظایف سیاسی کمونیستها، یعنی بسیج کل خلق، سرنگونی سلطه امپریالیستی و برقراری دمکراسی نوین است. به معنی سازشکاری و توجه بی‌مغنی است.

ایران یک کشور نوستعمره امپریالیستی است و انقلاب در آغاز خصلت دمکراتیک و ملی دارد. این بدین معنی است که اقدامات این انقلاب در چهاردیواری مالکیت خصوصی، بزه‌روایی قرار میگیرد. این اقدامات در کلی‌ترین وجه خود قطع سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم و استقرار دمکراسی نوین را هدف خویش قرار میدهد. در همین حال این تحول بنا به شرایط تاریخی - معیسی یک تحول ناپایدار است، پیمیزی قطعی این انقلاب در گرو گذار انقلاب به انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله ماهیت انقلاب تغییر میکند و الغاء مالکیت خصوصی بزه‌روایی در دستور روز قرار میگیرد. استنتاج سیاسی این برداشت از مرحله انقلاب ایران نیز روشن است. در مرحله نخست هدف کمونیستها صرفاً بسیج طبقه کارگر نبوده، بلکه بسیج کل خلق و به میدان کشیدن وسیع‌تریستن نیروی توده‌های انقلابی برای سرنگونی سلطه امپریالیستی است. ضرورت سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر و نه صرفاً سازماندهی سیاسی آن، از آنجایی طرح میشود که پیمیزی انقلاب دمکراتیک در گسرو گذار به انقلاب سوسیالیستی است و این تنها پرولتاریای متشکل و مسلح به آگاهی طبقاتی است که قادر است این تحول را انجام دهد. ضرورت سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست از نیاز به هژمونی پرولتاریا و ادامه انقلاب بسمت انقلاب سوسیالیستی نتیجه میشود. و اما برای کمونیستها روشن است که این سازماندهی نمیتواند در خلا و خارج از مبارزه طبقاتی صورت بگیرد. این سازماندهی بنحوی اجتناب‌ناپذیر در درون همین انقلاب دمکراتیک و در جریان بسیج کل خلق به منظور سرنگونی سلطه امپریالیستی و تصرف قدرت سیاسی امکان پذیر میگردد.

اما موقعی که (ح ۱۰ک) هدف بلاواسطه خود را انقلاب سوسیالیستی یعنی تصرف قدرت سیاسی برقراری حکومت کارگری، قرار میدهد، طبیعی است که انقلاب دمکراتیک در نزد وی صرفاً به محللی برای بسیج و تشکل طبقه کارگر مبدل گردد. هدف (ح ۱۰ک) از شرکت در مبارزه سیاسی و انقلاب دمکراتیک، نه تصرف قدرت سیاسی و اشاعه و طایفای این انقلاب، بلکه بسیج طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی است. سرنگونی جمهوری اسلامی ممکن است با انجام یک انقلاب سوسیالیستی متناظر گردد و ممکن است با چنین انقلابی همراه نباشد، این برمیگردد به توازن قوا یعنی اینکه تسا

چه اندازه پرولتاریا از لحاظ سیاسی و کمونیستی تربیت و تشکل یافته باشد و بتواند در میدان مبارزه قدم کند .

در حقیقت معیار و شاخص تاکتیکهای سیاسی (ح.ک.ا) در این دوره ها ، با میزان بسیج و آمادگی طبقه کارگر برای برقراری حکومت کارگری سنجیده میشود . هیچ شکی نیست که این معیار راه را برای هرگونه بند و بست و دلدل از سیاست انقلابی هموار میسازد . شعار سرنگونی جمهوری اسلامی در شرایطی که طبقه کارگر آمادگی برقراری حکومت کارگری را ندارد ، از سوی (ح.ک.ا) به چه معنی است ؟ این شعار صرفاً محل و پوششی است که (ح.ک.ا) از طریق آن قصد دارد ضمن وارد آوردن فشار بر بیروزی و وادار ساختن آن به تغییر شکل حکومت اش ، شرایط مناسبی برای بسیج طبقه کارگر فراهم کند . از همین رو است که (ح.ک.ا) در انقلاب دمکراتیک فاقد هرگونه آلت‌رئیس حکومتی معینی است . شعار وی در این دوره برقراری " جمهوری دمکراتیک انقلابی " است ، یعنی دمکراتیزه کردن رژیم بورژوا - امپریالیستی از طریق فشار انقلابی توده ها است . از همین جا است که محتوای رفرمیستی خط مشی سیاسی (ح.ک.ا) که در ظاهری چپ بیان گردید بوضوح آشکار میگردد (۴) .

به این ترتیب تا اینط دوری گزینی (ح.ک.ا) از سیاست انقلابی و در نظر طیدن آن بسیاسست رفرمیستی ، و مرتبط ندانستن امر سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر به مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی را باید مربوط دانست به درک این جریان از خصالت اساسی جامعه ایران ، مرحله انقلاب و نیروهای انقلاب . بی جهت نیست که آقای حکمت سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر را در تقابل با مبارزه " ضد استبدادی " قرار میدهد . وی مینویسد :

" در تزه‌های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در باره سبک کار کمونیستی ، به این اشاره کردیم که در تفکر سازمانسی چپ پوپولیست ایران ، اساساً موضوع سازماندهی کمونیستی کارگران ، سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی به فراموشی سپرده میشود و سازماندهی کارگران در این نگرش صرفاً به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضد استبدادی تنزل می یابد . " (کمونیست ۲۸)

باید پرسیده شود ، سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر برای انقلاب اجتهای چیست ؟ آیا ایسسن سازماندهی در حالی ترین شکل خود ، چیزی بجز حزب کمونیست است ؟ و آیا این حزب در همین حال سازمان سیاسی و ستاد جنگی طبقه و توده های انقلابی خلق برای انقلاب ، برای تصرف قدرت سیاسی نیست و آیا در همین رابطه این دستگاه رهبری کننده همه جانبه انقلاب ، بلحاظ صوری در شرایط ایران در آغاز بازتاب تشکیلاتی مبارزه " ضد استبدادی " بخود نمیگردد ؟ آری آقای حکمت کسه از سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر برای انقلاب اجتماعی سخن میگوید قصد ندارد این سازماندهی را از طریق مبارزه طبقه‌تس زنده و جاری شکل دهد . ایشان همانطوریکه " حزب کمونیست " خویش را در

خارج از این روند بوجود آوردند ، طبعاً قصد دارند خارج از این روند هم آنرا کارگری کنند ، چرا که اگر بخواهند در شرایط ایران سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر را از طریق سیاست و مبارزه طبقاتی پیش ببرند ، قطعاً مجبورند که سخنگوی سیاسی و ستاد جنگی توده های طبقاتی بر علیه " استبداد " و بازتاب تشکیلاتی مبارزه آنها برای سرنگونی " استبداد " و تصرف قدرت سیاسی شوند .

پدین ترتیب بود که اتحاد مبارزان کمونیست برنامه خود را تدوین کرد و تحت شرایط خاصسی از مبارزه سیاسی در ایران ، جریان (ح ۱۰ک) شکل گرفت . شعار زنده باد سوسیالیسم ، زنده باد حکومت کارگری بتدریج آذین بند تمام نشریات ، اعلامیه ها و سخنرانیهای این جریان شد . آنها " چپ " سنتی " را که به مبارزه " ضد رژیم " مشغول بوده از بسیج کل خلق سخن میگفت ، و مبارزه مستقیم با رژیم وابسته به امپریالیسم به منظور تصرف قدرت سیاسی و برقراری دموکراسی نوین را هدف فوری و عاجل خود قرار داده بود ، نقد کردند و بکنار نهادند . آنها با این عمل خود ، از سیاست و مبارزه انقلابی دور شدند و بی سیاستی و یا سیاست رفرمیستی را پیشه خود ساختند . از نظر آنها سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی دیگر نمی بایستی به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضد استبدادی تنزل می یافتاری ! اکنون آنها دارای يك " برنامه کمونیستی " شدند ، به نظام سرمایه داری اعلام جنگ دادند ، سوسیالیسم و کمونیسم را که توسط " چپ سنتی " فراموش شده بود از زیر آوارها بیرون کشیده و بطنابه اقدام فوری طبقه کارگر در دستور کار خود قرار دادند .

این نخستین سیکل حرکت این جریان که ظاهراً در هیئت چپ و در تقابل با " پوپولیسم " بود میبایست با سیکل بعدی حرکت این جریان تکمیل میند . تحریف دموکراسی و انقلاب دموکراتیک در ایران که به دور شدن از سیاست انقلابی و روی آوری به سیاست رفرمیستی منجر گردید ، می بایست با تحریف سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی که نفی کامل سیاست پرولتری انقلابی را مد نظر دارد ، تکمیل میند . اما برای عبور به سیکل بعدی ظاهراً يك مرحله گذار وجود داشت که آنها تصفیه حساب با " لیبرالیسم چپ " بود . ناگهان در مطبوعات این حزب مباحثاتی از جانب این جریان بر علیه وحدت کمونیستی صورت گرفت ، وحدت کمونیستی بعنوان ناپنده " چپ لیبرال " معرفی شد و از همه طرف مورد حمله قرار گرفت . شاید برای بسیاری این مباحثه کمی عجیب بنظر میآید . اما هرکس به منطق گسترش این جریان توجه مینمود ، قضیه کاملاً روشن بود . با نقد " پوپولیسم " که در تداوم خود به تدوین برنامه و تشکیل " حزب کمونیست " منجر گردید ، این جریان خواه ناخواه در کنار جریانانی که پیش کسوت نشر از خود او بودند ، قرار میگرفت . وحدت کمونیستی يك جریان فکری جا افتاده ای است که از مدتها خیلی قبل از (ح ۱۰ک) " مائونیسم " را رد کرده استریا " استالینیسم " بندت مبارزه می کنند . (ح ۱۰ک) بناگزیبر برای صعود به بله بعدی مجبور بود با این جریان خویشاوند خویش تصفیه حساب کند . مرکز ثقل این مباحثات صرف نظر از همه شایع و بزرگهای آن در يك مسئله اصلی خلاصه میگردد ،

مسئله انقلاب دمکراتیک محور اصلی بحث این دو جریان بود. وحدت کمونیستی به (ح ۱۰ک) انتقاد می کند که چرا طبرقم اینکه ایران را یک کشور سرمایه داری ارزیابی میکند، انقلاب ایران را یک انقلاب دمکراتیک میدانند و نه سوسیالیستی و آقای حکمت در مقابل توضیح میدهد که او هم معتقد است که شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی وجود دارد و انقلاب ایران هم انقلاب سوسیالیستی است. اما اختلاف آنها نه بر سر این مسئله، بلکه در اینجا است که وحدت کمونیستی به واقعیات جامعه، پیسه انقلاباتی که خارج از اراده آنها در جامعه رخ میدهد، بی توجه است و نمیخواهد طبقه کارگر را در ارتباط با این نوع انقلابات بسیج نماید. وحدت کمونیستی خود را از پراتیک انقلابی و مبارزه سیاسی دور نگاه میدارد و میخواهد بشیوه فلاسفه انقلاب کند. در این مباحثه اگر چه (ح ۱۰ک) تلاش کرد از موضع ظاهر چپ و رادیکال با وحدت کمونیستی مرزبندی کند، اما نتیجه مباحثه نشان میدهد که همه آنچه که به وحدت کمونیستی نسبت میدهد، در واقع بخود وی نیز باز میگردد. این مباحثه بیش از پیش به مواضع برنامه ای و تاکتیکی (ح ۱۰ک) شفافیت بخشید.

سیکل بعدی حرکت (ح ۱۰ک) که در حقیقت بیان گسست قطعی این جریان از سوسیالیسم طعنی مارکس و بطور کلی از مارکسیسم و ساخته و پرداخته کردن ایدئولوژی جدیدی تحت پوشش مارکسیسم است، با بحث پیرامون مسئله شوروی و سوسیالیسم آغاز گشت. در این سیکل جدید، (ح ۱۰ک) مطابق سبک کار همیشگی اش، این بار تحت پوشش نقد "سوسیالیسم عملا موجود" حمله به سوسیالیسم مارکس را آغاز کرده است. اگر در سیکل اول رفیق ماثو تحت پوشش نقد "پوپولیسم چپ" تحریف شد و بکنار گذاشته شد، اینک سوسیالیسم مارکس تحت پوشش نقد از "سوسیالیسم عملا موجود" تحریف شده و بکنار گذاشته میشود.

آری! این نتیجه طبیعی حرکت آن جریانی است که از همان نخستین گام فعالیت خویش، بجای نقد واقعیات عینی جامعه ایران، تحلیل تضادهای درونی آن، روشن ساختن چگونگی حرکت این تضادها و بازتابهای طبقاتی آن، خود را با نقد انحرافات جریانات دیگر بر اساس "اصول" گسترش داد و برزی اثبات آئرناتیو طعنی خویش ناگزیر شد. اولاً واقعیت جامعه نوستمیره ایران را تحریف کرده و آنرا یک جامعه سرمایه داری بطور کلی بنامد و ثانیا مفهوم انقلاب دمکراتیک را تحریف کرد و ضرورت وجود آنرا به عدم تناسب قوا بلحاظ سیاسی یعنی به فقدان شرایط ذهنی نسبت دهد، طبعاً امروز که در گام بعدی خود تصمیم گرفته خود را به اصطلاح در سطوح پایه ای تری تحریف کند، بطور اجتناب ناپذیری می باید سوسیالیسم را هم از محتوای واقعی اش تهی سازد. سوسیالیسم یعنی انحاء کار مزدوری! شایسته است این جمله بر سر لوجه "دستاوردهای تئوریک" (ح ۱۰ک) حک شود. این درک از سوسیالیسم بطور آشکاری تمام آموزشهای بی چون و چرای مارکسیسم را از تاریخ اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی به زیر سؤال میبرد و نتیجه سیاسی آن نفی کامل سیاست و مبارزه

طبقاتی است

انگلس در آنتی دورینگ در فصل سوسیالیسم بطور روشنی بیان می کند که : « پرولتاریا قدرت دولتی را در دست میگیرد و وسایل تولید را در ابتدا به مالکیت دولت تبدیل میکند . اما بدست وسیله پرولتاریا خود را بعنوان پرولتاریا از میان بر میدارد و از این طریق کلیه تفاوتها و تناقضات طبقاتی و مالا دولت را بمتابعت دولت از میان بر میدارد . » روشن است پرولتاریا برای آنکه خود را بعنوان پرولتاریا ، بعنوان کارگر مزدی نمی کند ، باید بورژوازی را سرنگون ساخته و با بدست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا بمتابعت پیش شرط هر انقلاب سوسیالیستی از بورژوازی سلب مالکیت نماید . بنا بر این انقلاب سوسیالیستی در پایه ای ترین تعریف خود ، یعنی عبور از چهار دیوار مالکیت خصوصی بورژوازی یعنی الغاء مالکیت خصوصی است . سوسیالیسم بمتابعت فاز اول کمونیسم یعنی برقراری مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید که طی آن هرکس بر اساس کارش میتواند از محصولات اجتماعی بهره مند شود .

اما (ح ۱۰ک) به ما چه میگوید ؟ او میگوید که سوسیالیسم با الغاء کار مزدی معنی میدهد . اینکه پرسه تحقق سوسیالیسم ابداعی اینان چیست ، موضوعی است که باید منتظر تحقیقات بمسئولین آنها باشیم . با اینهمه یک چیز روشن است و آن اینکه گذار به سوسیالیسم جدا از راهی که انگلس نشان میدهد ، جز هوام فیهی معنی دیگری ندارد . اگر تصرف قدرت دولتی از جانب پرولتاریا و سلب مالکیت از بورژوازی ، راهی نیست که به راهائی طبقه کارگر و نابودی طبقات منتهی میشود و این راه ، سرمایه داری دولتی بسیار میآورد ، پس پرولتاریا چگونه میتواند خود را از شرایط مادی این اسارت و سرمایه داری بمتابعت کارگر مزدور ابدی میسازد خلاصی یابد ؟ راهی که (ح ۱۰ک) پیش میگذارد راه مبارزه طبقاتی آشکار و وطنی بر علیه نظام سرمایه داری نیست ، باین دلیل که وی طاعت را بجای معلول و معلول را بجای طاعت قرار داده است آتای حکمت سرمایه داری را بمتابعت یک نظام تولیدی تاریخی - شخصی مابرونه ساخته و آنرا بعنوان یک نظام کار مزدی به ما معرفی میکند .

رواج تولید کالای ، کار را بصورت کار اجتماعی ، کار عام ، درآورد و با قلبه بر روند کار ، سرمایه کار دیگر بصورت کار مزدی تظاهر یافت . از همین رو الغای کار مزدی بدون الغای سرمایه بر روند کار غیر ممکن است . اگر سوسیالیسم ابداعی آتای حکمت به معنی الغاء کار مزدی است ، پس در این صورت عامل ادبار و فلاکت پرولتاریا ، در نظام مزدوری یعنی در خودش و نه در مالکیت خصوصی بورژوازی است . و پرولتاریا راهائی طبقاتی خویش را دیگر نه از طریق انهدام نظام سرمایه داری بلکه از طریق مبارزه و انهدام نظام مزدوری بدست می آورد .

نتایج سیاسی ارزیابی فوق بدین معنی است که طبقه کارگر برای خلاصی از وضعیتش که گریبانگیزش است باید دانات از خود انتقاد کند . او از این لحاظ از خود انتقاد نمیکند که بتواند در برابر دشمن خویش آگاهانه بایستد و مقاومت آنرا درهم شکند . انتقاد از خود پرولتاریا از نفس معلول

متشکل شدن برمی خیزد ، زیرا " امکان مادی انقلاب سوسیالیستی " در نفس همین متشکل شدن نهفته است . بی جهت نیست که آقای حکمت میگوید " اتحاد طبقه فی نفسه يك هدف درخود حزب کمونیست ایران است " . حزب کمونیست هم دیگر بظاهر ستاد جنگی پرولتاریا بر طبقه بورژوازی کسه مبارزه طبقه کارگر را برای انهدام نظام سرمایه داری در عرصه های گوناگون رهبری و هدایت می نماید ، ظاهر نمیشود . حزب کمونیست در نقش آموزشگاهی عمل میکند که به امر تعلیم و تربیت طبقه کارگر — به منظور متشکل کردن آن میپردازد . از همین جا است که این گفته آقای حکمت معنی سیاسی خود را بروشنی آشکار میسازد :

" حزب کمونیست باید به نیروی هدایت کننده و سازماندهنده طبقه کارگر بدل شود و نه سازمان منحصر به فرد طبقه . بدرجه ای که طبقه کارگر در اشکال مختلف متحد شده باشد ، بدرجه ای که سازمانهای گوناگون کارگری بخشهای مختلف کارگران را از انفراد درآورده باشند و بدرجه ای که طبقه کارگر — توانسته باشد به طرق گوناگون و از طریق تشکل های متنوع در برابر بورژوازی سنگر بندی کرده باشد امکان مادی انقلاب سوسیالیستی و ایفای نقش حزب کمونیست بظاهر نیروی پیشرو در این مبارزه بیشتر فراهم است . حزب کمونیست نه فقط آلترناتیو سایر اشکال سازمانیابی طبقه نیست ، بلکه خود برای گسترش این اشکال تلاش می کند . اتحاد طبقه فی نفسه يك هدف درخود حزب کمونیست ایران است . "

آقای حکمت واضح تر از این نمیتوانست " کمونیسم کارگری " را تشریح کند . این محتوای تمام سیاست علی (ح ۱۰ک) در میان کارگران است . متشکل شدن ، باز هم متشکل شدن و باز هم متشکل شدن ! برای چه ، آیا برای تصرف قدرت سیاسی و ادامه انقلاب ؟ نه بهیچ وجه ! زیرا این راهی است که به سرمایه داری دولتی منتهی میشود . متشکل شدن فی نفسه هدف است . هر قدر طبقه کارگر و در سازمانهای مختلف خود متشکل شود ، بهمان اندازه زمینه مادی انقلاب سوسیالیستی بیشتر فراهم میگردد ، چرا که هدف از متشکل کردن کارگران طبقه پر کار مزدی است (۵) .

اکنون به وضوح پیدا است که نقطه تشابه خط مشی (ح ۱۰ک) با اکنومیستهای روسی در بسیی توجهی به سیاست کمونیستی و نقش فعال عامل انقلابی و بنا براین دنباله روی از حرکات خود بخودی (اقتصادی) تیده ها است . اما اختلاف در آنجائی است که این دواز دو نقطه عزیمت کما مسلا متفاوت حرکت میکنند . اکنومیستها نقش عامل آگاه انقلاب را از این نظر دست کم میگیرند که تصور میکردند تولید سرمایه داری نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه حتی معرفت به لزوم آنرا فراهم میکند . در حالیکه آقای حکمت از این نظر از نقش عامل آگاه انقلاب دور میشود که به تمسوروی سرمایه داری همانا نظام کار مزدی است و کارگران برای رها نش از سرمایه داری باید کار مزدی را ملغی

سازند *

پس شك نفي سياست كمونيستي ، تسليم به سياست بورژوايي استداكونوميستها سياست را بطور كلي نفي نميگردند . سياستي كه آنها پيش ميگرفتند ، سياستي ترد بينونيستي بود . آنها به كارگران ميگفتند كه بايد قبل از هرچيز سرنوشت خود را از دست رهبراني كه ميخواهند جنبش را از مسير طبيعي خويش منحرف سازند ، خارج نمايند . آنها كارگران را تشويق ميگردند كه در راه نزد يكتريسن خواسته هاي خود با كارفرمايان و حكومت مبارزه اقتصادي كنند و آكاي حكمت هم سياست را بطور كلي نفي نميكنند ، سياستي كه او پيش ميگذارد ، سياست تعليم و تربيت كارگران است . از همين رواست كه در خط مشي (ح ۱۰ك۰) بر خلاف خط مشي اكونوميستهاي روسي كه به بردن آكا هسي سياسي وكمونيستي به ميان كارگران چندان اهميتي نميدادند ، اين امر بسيار جدي و مبرم است . اما اشكال كار در اينجا است كه در اين خط مشي عمل بردن آكا هي به ميان توده ها به امر تصريف قدرت سياسي ، و به روند پيشروي عسلي مبارزه طبقاتي - سياسي متصل نيست . بنا بر اين (ح ۱۰ك۰) نيز تا نند اكونوميستهاي روسي در برابر حركات خود بخودي توده ها كارنش ميكنند و پد نبال آنها روان است . اين جنبش خود بخودي كارگران است كه تاكتيكهاي آموزشي آنها را شكل داده و به آن جهت ميدهد . در حقيقت هر دو خط مشي از بنا نهادن يك مبارزه سياسي پيگير كمونيستي طفره رفته و ناتوانند . يكي تصور ميكند كه توده هاي كارگر بخودي خود و در جريان مبارزه خويش به معرفت سوسياليستي دست مييابند و ديگري تصور ميكند في نفسه بسا متشكل شدن كارگران ، سوسياليسم پريا مينود *

در واقع اگر اكونوميسم در روسيه تجلبي حركت آندسته از سوسيال دمكراتهايي بود كه پراتسيسم ناچيز را با لاقيدي تام نسبت به تئوري درهم ميا ميخستند ، شكل گيري جريان (ح ۱۰ك۰) دقيقا تجلبي حركت آندسته از روشنفكران آزاداندش و لبرال منشي است كه ميخواهند در عين حفظ ونگاري ايدئولوژيك و التقاتگري شبه ماركسيستي خويش از عنوان انقلابي و پيشرو نيز برخوردار باشند . آنها با ماركسيسم - لنينيسم بفا به تئوري يك انقلاب پيگير برخورد نميكنند ، چرا كسه آزاداندشي و لبرال منشي آنها اين اجازه را به آنها نميدهد كه حاضر به كار دريك سازمان ماركسيستي - لنينيسي با دسيسه پلين سخت باشند . آري ! اكونوميسم در روسيه بهانگر روحيات آن پراتسيسن هاي مبتدلي بود كه با تئوري با لاقيدي تام برخورد ميگردند و جريان (ح ۱۰ك۰) تجلبي روحيات و حالات آن تئوريسينهاي مبتدلي است كه عمل انقلابي را خوار شمرده و با لاقيدي تسليام از كنارش ميگذرند *

اكنون اين سؤال مطرح است كه چرا خط مشي (ح ۱۰ك۰) تا حدودي بصورت يك خط منشي اكونوميستي ظاهري ميشود ، بعبارت ديگر چرا آكاي حكمت براي مبارزه اقتصادي در شرايط كنوني

اهمیت بی‌ظنمی قائل است؟ با اعتقاد ما پاسخ این سؤال را باید در شرایط سیاسی کنونی جستجو کرد. برای مثال اگر از آقای حکمت پرسیده شود که محتوای سیاست سازماندهی شما در میان کارگران چیست، قدر مسلم پاسخ خواهد داد که چون هدف ما سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی است و از آنجا که سوسیالیسم الغاء کار مزدی است، بنابراین بازتاب سیاسی این روند بصورت متشکل شدن کارگران بعنوان یک هدف در خود تظاهر مییابد و طبیعا با متشکل کردن کارگران در زمینه های گوناگون است که میتوان امکان مادی انقلاب سوسیالیستی را فراهم ساخت. (ح. ک. ۱۰) به نیابت از طرف کارگران دست به انقلاب نمیزند. این خود کارگران هستند که باید بر طبقه بورژوازی انقلاب کنند و (ح. ک. ۱۰) صرفا نقش معلم و راهنمای آنها را بازی میکند. ما تلاش میکنیم که از طریق کمک به کارگران در امر متشکل شدن تناسب قوا را به نفع طبقه کارگر فراهم کنیم. پس تاکتیکهای مسا در ارتباط با تحقق بخشیدن به این وظیفه در هر وضعیت متفاوت مبارزه طبقه کارگر، تفسیر میکند. ولی این امر نمیتواند و نباید کل استراتژی ما را به مخاطره اندازد. فی المثل امروز که سرکوب و خفقان حاکم است و جنبشهای خود بخودی طبقه کارگر بصورت مبارزات اقتصادی پراکنده و محدود ظاهر میشوند، تجمعات و تشکلات کارگری در شکل محافل وجود دارد، در چنین شرایطی تاکتیک ما ایمن است که مبارزه اقتصادی را محور اصلی فعالیت خویش قرار دهیم و در جهت گسترش محافل کارگری کوشش کنیم و سعی کنیم آن نیروهای باقیمانده از سازمانهای خط ۳ را که در کلی ترین وجوه سه (ح. ک. ۱۰) نزد یک اند، در اینگونه محافل گرد آورده و به انتظار بحران انقلابی و اوج گیری جنبش خود را ای بنشینیم تا بتوانیم سریعاً در آن شرایط تشکلاتهای حزب را سازمان دهیم. چنین است خدش تاکتیک (ح. ک. ۱۰) در شرایط کنونی در قبال سازماندهی طبقه کارگر!

تصور میکنیم که فهم این موضوع دیگر کار مشکلی نباشد که خط مشی (ح. ک. ۱۰) که میخواهد سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر را در خارج از مبارزه طبقاتی و از طریق صرفا تعلیم و تربیت پیش ببرد، یک خط مشی اپورتونیستی و دنباله روانه است و در جوهر خود یک سیاست بورژوازی است. اما درک این موضوع مسهم است که سیاست عملی (ح. ک. ۱۰) برخلاف تصور اتحادیه کمونیستها بر زمینه انحلال ایدئولوژیک پرولتاریا شکل نگرفته است بلکه بر زمینه تجدید نظر طلبی و ارتداد از پارکسیسم شکل گرفت. ما دیدیم که چگونه این جریان هنگامیکه در آغاز خود را در تقابل با "پولیسیم" بسط داد، با: تاب سیاسی حرکت اش به اینجا منتهی شد که طبقه کارگر را از مبارزه سیاسی، از بر عهده گرفتن نقش رهبری کنند. انقلاب دمکراتیک و تامین دمکراسی نوین بر حذر داشت. در این مرحله که هنوز سازماندهی طبقه کارگر بطور مشخص با امر تعلیم و تربیت تعویض نگردیده بود، مبارزه سیاسی تا سطح شرکت در تحولات دمکراتیک و تا حد شرکت در دولت موقت احتمالی حاصل از قیام به منظور بسیج پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی منزل یافت. اما در سبیل بعدی که خود هدف نهایی

یعنی سوسیالیسم تحریف میشود، دیگر این حد از مبارزه سیاسی نیز قطعا اهمیت خود را از دست میدهد. در اینجا دیگر نقش پیشرو کمونیست تا سطح آموزگار پرولتاریا تنزل مییابد که میبایست امر تعلیم و تربیت طبقه کارگر را نه از طریق مبارزه طبقاتی آشکار و وطنی بلکه در زمینه همان حرکات خود بخودی توده ها پیش ببرد. طبیعی است که در این چهارچوب حزب کمونیست دیگر به ما به سنا د جنگی طبقه کارگر که مبارزه طبقاتی وی را در عرصه های گوناگون رهبری و هدایت می نماید، مطرح نیست. حزب کمونیست بدل به آموزشگاهی میگردد که کارگران در آن باید به آموزش سوسیالیسم ابدای بپردازند.

روشن است که دوری گزینی (ح.ک.ا) از سیاست و مبارزه طبقاتی و نادیده گرفتن نقش و اهمیت تعیین کننده سیاست کمونیستی و عامل آگاه انقلابی در امر سازماندهی سیاسی و کمونیستی طبقه کارگر دقیق به خط سیاسی - ایدئولوژیک این جریان برمیگردد یعنی به درک آن از سرمایه داری، از انقلاب دمکراتیک در ایران و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی و مهم تر از همه به درک وی از انقلاب سوسیالیستی مربوط میگردد. (ح.ک.ا) امروزه بطور مشخص در سیر حرکتی خود به نقطه صافی رسیده است که وجه مشخصه آن گسست کامل از مارکسیسم - لنینیسم و تدوین مبانی ایدئولوژیک، سیاسی، تاکتیکی و تشکیلاتی روزیونیسم نوظهوری است که طیرم تنازاتش با دیگر اشکال روزیونیسم موجود در ایران، در نفی سیاست کمونیستی و مبارزه طبقاتی با آنها وحدت دارد.

پس بنا بر این پراتیک سیاسی (ح.ک.ا) را در میان کارگران باید به پراتیک یک شکست از روزیونیسم درک کنیم. اگر این پراتیک امروزه با اگونومیسم شباهت می یابد دقیق بخاطر شرایط سیاسی حاکم بر ایران است. اگر در شرایط کنونی این خط مشی روزیونیستی مبارزه اقتصادی را شکل عده مبارزه و گسترش محفل های کارگری را شکل عده سازمان یابی طبقه کارگر میداند، این برمیگردد به وضعیت کنونی مبارزه در ایران و به سطح رشد جنبشهای خود بخودی توده ها. هیچ شکی نیست هرآینه اوضاع سیاسی تغییر یابد و مبارزات توده ها در اشکال پیشرفته تری گسترش یابد و به قوای حاکم بحران انقلابی فرارسد، طبعا تاکتیکهای این جریان نیز تغییر میکند. اما قدر مسلم تحت هر شرایطی محتوای این تاکتیکها یک چیز است و آنهم دنباله روی از توده ها است. چرا که تربیت و تشکل آنها از طریق امر آموزش و پرورش، فی نفسه هدفناهن حزب می باشد.

توضیحات

۱ - البته لنین به هیچ وجه این نوع فعالیتها را نفی نمیکرد . او از این نظر این فعالیتها را نفی میکرد که اکتونومیستها میخواستند وظایف سیاسی و سازمانی سوسیال دمکراتیک را در همین حد معین کنند . خود لنین در " چه باید کرد " می نویسد :

" این افشارکیها (در صورت استفاده معین سازمان انقلابیون از آن) میتوانند آغاز و جزئی از اجزا فعالیت سوسیال دمکراسی گردد ولی (در صورت تسلیم در برابر جریان خود بخودی) میتوانند به مبارزه " فقط حرفه ای " به نهضت کارگری غیر سوسیال دمکراتیک نیز منجر گردد . سوسیال دمکراسی مبارزه طبقة کارگر را نه فقط برای خاطر شرایط مفید فروش نیروی کارگری ، بلکه همچنین برای محو آن رژیم اجتماعی نیز که نذارها را وادار می کند خود را به داراها بفروشند ، رهبری میضاید ."

۲ - همانطوریکه سابقا گفتیم ، طیف بندی نیروهای " جنبش کمونیستی " در ایران بر اساس خط ۱ ، ۲ ، ۳ و ۴ اصولا نادرست و فاقد هرگونه پایه علمی است ، چرا که در این گروهبندی شاخص و معیارهای نادرستی بکار گرفته شده است . شاخص اصلی در گروهبندیهای درونی قبل از هر چیز بر مبنای تئوریک و برنامه ای استوار است . برای مثال طیفی که به خط ۳ معروف گردید ، طیفی بود که خود از لحاظ مبنای تئوریک و برنامه ای (اگرچه برنامه روشنی وجود نداشت) کاملاً ناهمگون و نامتجانس بود . آنها صرفاً از این نظر خود را یک خط میدانستند که بر سر برخی مسائل معین با یکدیگر وحدت داشتند و یا شاید بهتر باشد بگوئیم اعلام موضع کرده بودند . با این همه بکارگیری این اصطلاحات از جانب ما صرفاً بخاطر رساندن مطلب است و به هیچ وجه به معنی این نیست که ما بر این خط و خطوط ها صحه میگذاریم .

۳ - ذکر این نکته را ضروری میدانیم . با اعتقاد ما برای توصیف خصیلت اساسی جامعه ایسران بکارگیری ترم " سرمایه داری وابسته " اساساً نادرست است . جامعه ایران طی قرن اخیر بتدریج تحت سلطه سرمایه جهانی (امپریالیسم) قرار گرفت و اصولاً بر مبنای تضاد خلق با سلطه امپریالیستی تکامل یافت . از همین رو خصیلت عام جامعه ایران با این تضاد معین میگردد . اما سرمایه دار وابسته که نتیجه طبیعی گسترش سلطه امپریالیستی و رشد تضاد خلق با امپریالیسم می باشد ، اگر چه تا قبل از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ وجود داشت ، با اینهمه بعد از اصلاحات مزبور ، به مقیاس

وسیمی گسترش یافت . بنابراین معرفی ایران بعنوان يك کشور سرمایه داری وابسته ، نه تنها نمیتواند ماهیت و خصالت اساسی آنرا روشن کند بلکه در همین حال موجب افشاش فراوان میگردد . چسبیت نیست که در جنبش ایران مدتها بر سر این ترم بحثهای گوناگون درگرفت و بالاخره بطرز ظلی این موضوع حل شده اینک ویژگی سرمایه داری ایران وابستگی است ، بعبارت دیگر ایران يك کشور سرمایه داری است که وابستگی ویژگی آنرا تشکیل میدهد . بعدا ترم وابستگی نیز از ادبیهات بسیاری از نیروهای مدعی کمونیسم محو گردید بطوریکه امروزه اکثریت آنها از ایران بعنوان يك کشور سرمایه داری (البته توسعه نیافته در مقایسه با سرمایه داری غرب) یاد میکنند .

قدر مسلم این است که سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک نتیجه طبیعی گسترش سلطه امپریالیستی و بیانگر تسلط اقتصادی سلطه سرمایه داری جهانی بر ایران بوده است . ایران تا قبل از اصلاحات ارضی يك کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال بود ، اما بعد از آن بدلیل تغییر کیفی در سلطه امپریالیستی ، ایران از يك کشور نیمه مستعمره امپریالیستی بیک کشور نو مستعمره امپریالیستی تکامل یافت .

۴ - مقایسه تاکتیک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی راه کارگر با تاکتیک (ح.ک.ا) بخوبی میتواند همانند بها و ناهمانندیهای این دو جریان ریزینویستی را آشکار سازد . هر دو جریان بر اساس يك مبانی تحلیلی - تئوریک بدین نتیجه میرسند که در شرایطی که طبقه کارگر آمادگی برقراری حکومت کارگری را ندارد ، هدف از سرنگونی جمهوری اسلامی می باشد تغییر شکل حکومت وابسته به امپریالیسم یعنی دمکراتیزه کردن آن باشد . آنها بدین طریق در برابر سلطه امپریالیستی جیبه به زمین می ساینند و تحت پوشش عدم آمادگی طبقه کارگر برای برقراری حکومت خویش ، از سرنگونی امپریالیسم و از بسیج کل خلق طفره میروند و راه را برای هرگونه بند و بست ، سازشکاری و بی صلی هموار می سازند . اما راه کارگر تاکتیک سرنگونی یا دقیقتر گفته باشیم تاکتیک استحاله رژیم بورژوازی وابسته را میخواهد از طریق اتحاد با جناحی از بورژوازی وابسته که وی آنرا " جمهوریخواه " مینامد ، پیش ببرد و بدین ترتیب صلا به ضد انقلاب می پیوندد ، در حالیکه (ح.ک.ا) خجولانه و با هزاران ترفند میخواهد این تحول را از طریق اتحاد با خرده بورژوازی (شهر و روستا) علی کند و علا خط منسی رفرمیستی و سازشکارانه ای را پیش میکند . با این همه این درست است که (ح.ک.ا) امروزه تاکتیک راه کارگر را مجاز نمی شناسد و ظاهرا بر علیه آن مبارزه میکند ، اما مطلقا راه را برای اتحاد يك چنین تاکتیکی نمی بندد . چرا که هیچ چیزی تضمین نمی کند که (ح.ک.ا) در تحت شرایطی برای حفظ تشکیلاتهای خود و آنهم نه از نقطه نظر گسترش انقلاب، دست به چنین سازشهایی بزند .

روشن است که سرنوشت همه آن سازمانهای مدعی کمونیست که تئوری انقلاب بورژوا - دمکراتیک طراز نوین رفیق ما ثورا رد کرده اند ، بهتر از این نخواهد بود .

۵ - در اینجا قصد ما انکار امر متشکل کردن کارگران نیست . در اینجا بحث ما این است که متشکل شدن فی نفسه هدف نیست بلکه وسیله است . لنین در " یک گام به پیش ، دو گام به پس " می نویسد : " پرولتاریا در مبارزه برای بدست گرفتن قدرت حاکمه (تاکید از ما است) سلاح دیگری جز سازمان ندارد . پرولتاریا که به ملت وجود رقابت هر هرج و مرج جهان بورژوازی ، همواره دست - خوش پرانندگی است ، و پشتش در زیر بار کار اجباری برای سرمایه دو تا شده و دائما به " هتک فقر و مسکنت کامل نگویند ، بحالت بهیسی و انحطاط در می آید ، فقط در سایه آن میتواند به نیروی طبقه ناپذیر مبدل گردد و . . . "

بدین ترتیب اتحاد طبقه و آنهم در عالیترین شکل خود یعنی اتحاد کمونیستی یا حزبی ، اتحادی است که نه تنها در جهان مبارزه بر طبقه بورژوازی و نظام سرمایه داری بدست می آید ، بلکه در همین حال یگانه سلاحی است که طبقه کارگر میتواند در سایه آن به نیروی طبقه ناپذیری مبدل گردد و با بدست گرفتن قدرت حاکمه دولتی و یا انهدام سرمایه داری ، سوسیالیسم و سپس کمونیسم را بر پا بدارد . اما موقعی که آقای حکمت به کارگران میگوید که " اتحاد طبقه فی نفسه یک هدف در خود حسرت کمونیست ایران است " او دیگر نه بصورت یک پیشوای سیاسی ، بلکه درست بصورت یک صوفی و عارف جلوه گر میشود که از مریدان خود میخواهد با زهد و تقوی به جنگ ناپاکی های جهان بروند .

گومه‌له و انشعاب در حزب دمکرات

بدون شك یکی از رویداد های مهم سال جاری در کردستان ، انشعاب در حزب دمکرات کردستان ایران بود که طبعاً میتواند اثرات معینی بر روند مبارزه انقلابی در ایران و طی الخصوص بسر جنبش خلق کرد و سیر تحولات آتی آن بر جای بگذارد . بنا بر این ارزیابی از ظل و زمینه های بروز ایسین انشعاب و ترسیم تحولات بعدی آن از اهمیت شایانی برخوردار است .

ما طی اطلاعیه مورخ ۱۷/۲/۹ به اختصار نظراتمان را پیرامون این انشعاب بیان داشتیم و تاکید کردیم که ظل اصلی این انشعاب را باید در بستر واقعی حرکت حزب دمکرات و مکان و جایگاهش در روند مبارزه جستجو کرد . و تنها با تحلیل صحیح از تضادها و تناقضاتی که در طی حرکتش با آن مواجه بوده است ، میتوان عوامل و زمینه های عینی این انشعاب را روشن نمود . از همین رو بود که مسأله نشان دادیم انشعاب در حزب دمکرات نه گسست از اهداف و برنامه های حزب ، بلکه بیانگسست بن بست عینی است که این حزب برای تحقق اهداف خود مختار طلبانه اش به آن تن داد . ما در آن اعلامیه اینطور نوشتیم :

" در بررسی این رویداد اولین موضوعی که باید بدان توجه داشت این است که جناحی هم که خود را " رهبری انقلابی " می نامد ، همچنان به اهداف و برنامه های تا کنونی حزب دمکرات پایبند بوده و به " آرمان حزب " یعنی " دمکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان " وفادار است . یعنی همان هدف سیاسی نه در ذات خود معاشات طلبی و سازشکاری را در بردارد . از همین جا روشن میگردد که این انشعاب ، انشعاب بر سر اصول و هدفها نیست ، گسست

از مآشات طلبی و راست روی نیست بلکه بر عکس سیاستهای اصلاح طلبانسه و رفرمیستی همچنان به مثابه نقطه وحدت میان آنها دست نخورده باقی میماند . پس وقتی در اهداف وحدت وجود دارد ، آنچه میماند اختلاف بر سر تاکتیکها و روشهای عملی تحقق این هدف است . در اینجا است که ماهیت واقعبینی اختلاف درونی حزب دمکرات و ریشه انشعاب اخیر آن آشکار میگردد . انشعاب اخیر حکایت از بین بست عملی رفرمیسم خود مختار طلب دارد ."

پلاتفرم سیاسی " رهبری انقلابی " نیز خود گویای این حقیقت بود که هیچگونه تناقض اصولی بسا بنیان حرنستی ، اهداف و برنامه های حزب دمکرات ندارد و از همین جا بود که مواد ده گانه این پلاتفرم بیان سیاسی خود را روشن مینمود . طرد سیاست بند و بست با جمهوری اسلامی تهبه معنی گست از رفرمیسم و مآشات طلبی ، اعلام ختم جنگ با کومه له نه به مفهوم پاپیندی به اصول دمکراتیک در حل و فصل اختلافات ، ادامه و گسترش مبارزه مسلحانه نه به معنی روی آوری به مبارزه فعمسال انقلابی بر علیه سلطه امپریالیسم ، بلکه همه اینها تماماً بیانگر این است که جریان انشعابی تحقق اهداف خود مختار طلبانه اش را در چهارچوب دیگری دنبال مینماید . بنابراین این گفته ها صرفاً لفاقه ای به منظور پنهان داشتن سیماى واقعی اش از انظار توده ها و جلب حمایت عمومی بخود است تا بتواند روند انطباق یابی را پیش ببرد .

اینکه تغییر روشها و طرق پیشبرد اهداف یا مسائل تشکیلاتی گره میخورد ، نباید این تصور را بوجود آورد که گویا این انشعاب در چهارچوب مسائل تشکیلاتی طرح اند . اندک آشنائی با متسد و روشهای کارکرد درونی حزب دمکرات بوضوح نشان میدهد که اهرمهای تشکیلاتی یکی از ابزارهای مهم پیشبرد منی سیاسی است . به بیان دیگر برای گروهبند بهای درونی حزب دمکرات اهرمها و جایگاه تشکیلاتی یکی از وسایل بسیار موثر برای پیشبرد خدو منکوب نمودن مخالفین سیاسی است . از این رو بهیچ وجه نباید منازعات تشکیلاتی نقطه حرکت در درک و فهم هدفهای سیاسی این انشعاب تلقی گردد .

بدنبال انشعاب در حزب دمکرات نه تنها اکثر نیروهای سیاسی و هرکدام از زاویه ای خاص به موضع گیری در قبال این رویداد پرداخته و سعی در توضیح و تشریح آن نمودند ، بلکه حتی محافظان اسپرالیستی نیز این رویداد را انعکاس دادند . این امر دقیقاً مبین اهمیت جنبش خلق کرد و طبعاً انشعاب اخیر در حزب دمکرات بوده است . جنبش خلق کرد اگرچه در دوره کنونی فراز و نشیبهای زیادی را از سرگذرانیده است ، با اینهمه هنوز هم از اهمیت فراوانی در کل مبارزه در ایران برخوردار است . از همین رو است که تحولات و دگرگونیهای درونی این جنبش و بویژه در وضعیت احزاب و نیروها اثر که در آن نقش قابل ملاحظه ای ایفا می کنند ، هرکمونست انقلابی را موظف میسازد تا بسا

دقت و وسواس زیاد این تحولات را بررسی نموده و سیر محتمل حوادث را بر مبنای آن چیزی که امروز در جریان است پیش بینی نماید و به موضع گیری صحیح در قبال آن نایل آید .

در میان جریان‌های سیاسی کنکاش در ارزیابی کومه له از این رویداد جایگاه ویژه‌ای را احراز میکند ، چرا که کومه له هم از جمله نیروهائی است که نقش مهمی در جنبش خلق کرد دارد و دقیقاً بخاطر همین نقشی که ایفاء میکند ، ارزیابی این سازمان از انشعاب در حزب دمکرات خواه ناخواه در کارکرد ها و سیاستهای آتی وی و همچنین در روند جنبش در کردستان اثرات مهمی خود را بر جا خواهد گذاشت . از همین رو با اعتقاد ما دقت بر روی موضع کومه له در قبال این تحول باندازه خود تحول حائز اهمیت است . برای نشان دادن اهمیت موضوع ، ما خواننده را به قطعه نامه های مصوب کنگره ششم این سازمان رجوع میدهم که در آن بوضوح میتواند خط مشی سیاسی جدید کومه له در قبال جنبش کردستان را مشاهده نماید . هر چند اتخاذ مشی نوین ابتدا به ساکن نبوده ، اما بدون شك ظهور آن نمیتواند با انشعاب در حزب دمکرات یا به بیان کومه له " موقعیت کنونی حزب دمکرات " بی ارتباط باشد .

حال ببینیم کومه له این رویداد را چگونه ارزیابی کرده است . اگر نظری به مطبوعات کومه له در این باره بیافزاییم آشکارا مشاهده خواهیم کرد که کومه له از بررسی مشخص مسئله گرهی این انشعاب طفره رفته و کوشیده است با طرح نادرست مسئله ، ذهن خواننده را به مسیر فطلی سوق دهد . آنچه که مسلم است نه آقای مهتدی در مقاله خویش تحت عنوان " کنگره هشتم ؛ بن بست سیاسی حزب دمکرات " مندرج در سی و هشتمین شماره نشریه کمونیست و نه اطلاعیه کمیته مرکزی کومه له ، و نه قطعه نامه مصوب کنگره ششم این سازمان هیچکدام تلاشی در جهت توضیح و تشریح مشخص این رویداد نکرده اند و حتی از ورود به این بحث امتناع نمودند . بدون تردید طفره روی کومه له از بررسی مشخص انشعاب در حزب دمکرات فطلی دارد که ما در ادامه همین مقاله بآن خواهیم پرداخت .

همانگونه که گفتیم کومه له از ورود به بحث پیرامون پدیده انشعاب در حزب دمکرات امتناع ورزیده و سعی کرده است در متن خود رویداد و در پوشش بررسی این پدیده ، مسئله را بگونه ای دیگر مطرح کند . این به چه معنی است ؟ واقعیت این است که در حزب دمکرات انشعاب رخ داده است و اکنون دو جریان ، یکی تحت عنوان حزب دمکرات کردستان ایران و دیگری بنام حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی به فعالیت سیاسی مشغولند ، و طبیعا اولین پرسشی که در این رابطه پیشتر می آید این است که اینها برای پاسخگویی بکدام معضل و در ارتباط با حل چه تنگنای از هم جسد شده اند . تنها با مکتب بر روی این مسئله و تجزیه و تحلیل آن است که میتوان ضمن تشریح ماهیت این انشعاب ، موقعیت فعلی و سیر حرکت آتی آنها را روشن ساخت و روشهای صحیح برخورد با آنها را پیدا نمود . اما همانگونه که اشاره کردیم کومه له بهیچ رو سعی نکرده است نشان دهد که این دو جریان در برخورد با حل چه تنگنای بوجود آمده اند . همه مباحث کومه له بر سر این است که " بحران

سیاسی و بین‌پست‌علی حزب دمکرات‌آزرا به انشعاب‌کشانید * * تم تمام نوشتجات کومه له بر این‌س نکتہ استوار است و با این نقطه عزیمت است که کومه له نه مستقیماً خود پدید آمده انشعاب و ظل آن بلکه بررسی ظل و زمینه های بحران سیاسی و بین‌پست‌علی حزب دمکرات را مورد توجه قرار میدهد * کومه له بحران سیاسی در حزب دمکرات را فرض شده گرفت و اینطور وانمود میسازد که گویا حزب دمکرات در یک بحران صریح سیاسی بسر میبرد و با تصحیح این بحران است که انشعاب در آن رخ میدهد و وظیفه ای که بر کرده کومه له قرار میگیرد ، تشریح ظل و زمینه های این بحران سیاسی است *

بدین ترتیب خواننده باسانی میتواند در باید که بحث کومه له مطلقاً پیرامون ظل انشعاب در حزب دمکرات نیست ، بلکه بحث وی قبل از هر چیز پیرامون بحران سیاسی در حزب دمکرات است ، بحرانی که زمینه ساز انشعاب در حزب دمکرات گردید * با اعتقاد ما طرح مسئله باین صورت نه تنها هیچ معضل جنبش خلق کرد را برطرف نمیسازد ، نه تنها هیچ کمکی به تربیت سیاسی و ارتقاء آگاهی توده هسا در برخورد با این رویداد نمیکند ، بلکه آنها را متوهم میسازد * این متد بررسی تشریح واقعیات کنونی حزب دمکرات نیست ، بلکه دور ساختن توده ها از حوادث مشخص سیاسی است که امروزه حزب دمکرات در آن درگیر است *

بدیهی است وقتی کومه له با پز " فاتح " به میدان میآید و همه جا جار میزند " اینک سردرگمی و پیرشانی تمام پیکر بخشهای مختلف این جریان را در بر گرفته است " * به تصویر سازی وهم انگیز از حزب دمکرات دست میزند * این گفته ها اگرچه ممکن است حقایق را بازگو کند ، اما هیچ وجه نمیتواند ماهیت انشعاب در حزب دمکرات را روشن گرداند * هر نیروی جدی کمونیستی باید حقایق را بسه زحمتکشان بازگو کند و نشان دهد که چرا در حزب دمکرات انشعاب رخ داد و هر کدام از جناحها چه میگویند ، چه میخواهند و مضمون واقعی حرکت آنان چیست * باید به خلق کرد و در رأس آن بسه کارگران کرد گفت که حزب دمکرات هنوز هم یک نیروی معین سیاسی است و این توان و پتانسیل را دارد که در روند جنبش خلق کرد نقش ایفا کند * باید این حقیقت را هم گفت که هیچیک از دو جناح در موضع انقلاب کردن و بر عهده گرفتن نقش فعال انقلابی نیستند و هر دوی آنها در فکر بند و بست سیاسی برای تحقق اهداف و مطالبات محدود سیاسی شان هستند ، و از این رو نمیتوانند منشأ بسیاری از خطرات در سر راه جنبش خلق کرد باشند * کومه له بجای روشنگری در بین کارگران و زحمتکشان توهم میسازد ، واقعیت را تحریف میکند و تحت عنوان بحران سیاسی و رانده شدن حزب دمکرات به حاشیه صحنه سیاسی ، تلاش میوزد تا موقعیت متزلزل و ناتوان خویش را مهم و تعیین کننده جا بزنسد * کومه له با این متد سعی میکنند نشان دهد که اکنون تنها نیروی موجود و فعال صحنه سیاسی نردستان است و او است که رسالت پیشبرد این مبارزه را بر عهده دارد *

چرا کومه له از برخورد مشخص باین رویداد غلظه میبرد و تحت عنوان بحران سیاسی حزب دمکرات

واقعیت را تحریف میکنند؟ دقیقاً باین خاطر است که کومه له همان اهدافی را دنبال میکند که حزب دمکرات را به بن بست کشانید و زمینه های انشعاب در آنرا فراهم نمود. کومه له باین لحاظ نخواست صریحاً وارد این بحث شود که همان خواست خود مختاری از دولت مرکزی که نقطه وحدت او با حزب دمکرات است طلت اصلی این بن بست را تشکیل میدهد. و با تسلط حزب و کومه له بر این جنبش عملاً و واقعاً به مانع جدی در برابر بسط و گسترش جنبش انقلابی خلق کرد مبدل شده است، و زمینهساز هرگونه سازشکاری و مداخلات طلبی را فراهم نموده است.

پرده پوشی کومه له بر طلت واقعی و زمینه ساز انشعاب در حزب دمکرات یعنی همان خواست خودمختاری از رژیم جمهوری اسلامی، در حقیقت پرده پوشی بر موقعیت آن در جنبش خلق کرد است. خواست خودمختاری یعنی مشارکت در اداره امور کردستان با دولت مرکزی، آن اس و اساسی است که پایه حرکت سیاسی حزب دمکرات را تشکیل میدهد. بر زمینه همین خواست و در شرایط تضاد و جریانات خود مختار طلب در کردستان است که سیاستها و روشهای ضد دمکراتیک و ضد کمونیستی حزب دمکرات متجلی میگردد، بر زمینه همین خواست است که جنگ کومه له و حزب دمکرات بریز و تداوم مییابد و هر همین زمینه است که امروز در حزب دمکرات انشعاب رخ میدهد. ارزشیابی دقیق از ماهیت این انشعاب و درس گیری از آن قبل از هر چیز به معنی نقد و طرد برنامه رفرمیستی خود مختار طلبانه و جایگزینی برنامه انقلابی برای جنبش خلق کرد است. ما در اینجا وارد این بحث نمیشیم که چگونه کومه له امروزه بشیوه ای اپورتونیستی و از زاویه پراگماتیسم سعی میکند این اهداف و برنامه ها را یکبار نهد و خود را در چهارچوب دیگری تعریف کند. و یا اینکه بازسازی جدید در قالب "استراتژی ما در جنبش کردستان" تا چه میزان میتواند این چهارچوبه ها را که بزعم کومه له بسیار تنگ هستند در هم بشکند و چهارچوبه های نوینی برای فعالیت خویش بی افکند. اما بهر حال یک چیز روشن است و آن اینکه کومه له هم اخیراً به نحوی تلاش میکند تا سرنوشت سیاسی خود را با هدف خود - مختار طلبی خشک و خالی " کره نزند".

همانگونه که گفتیم کومه له در بررسی این رویداد آگاهانه تلاش نموده است از برخورد مشخص به علل این انشعاب سر باز زند تا ماهیت واقعی انشعاب را پرده پوشی کند. و گفتیم که اساسی ترین علت این مسئله آن است که کومه له لاقلاً تا امروز در همان چهارچوبه های عمومی و با همان اهداف فعالیت خویش را در کردستان پیش میبرد که بنیان حرکتی حزب دمکرات است. در واقع بررسی زمینه های انشعاب در حزب دمکرات، نفی موقعیت خودش نیز میشود. از همین رو است که کومه له تلاش میکند تا موقعیت کنونی و سیر حرکتی خود را بزیان آآی طغیانده بدین شکل جلوه دهد:

" ماحصل تغییر و تحول در کومه له در هر دوره ای چیزی جز تقویت پیش کارگری

و نمونستی نبود، است میتوان باین یا آن سند و نوشته ای که در فلان تاریخ نوشته شده است، ایراد داشت، میتوان اشکالاتی را در این یا آن عملکرد ما در هر دوره مشاهده کرد اما با همه اینها اگر کسی امروز دیدگاه همسای ما، فعالیت علی ما، روشها و تبیینی را که از مبارزه و اهداف خود بسط دست میدهم مطالعه کند متوجه این سیر تکاملی خواهد شد، روند رشد يك کموسم غیر روشنفکری، يك نمونسم کارگری در متن يك جنبش انقلابی، در کومه له يك مسئله مستند و واقعی است و کومه له شادابی سیاسی اش را در هر دوره اساساً مدیون این پویایی و خصوصیت متکامل بوده است.

آری! وز برای توجیه چرخشهای سیاسی اش مجبور شده است با طرح ظلم مسئله و تحریف واقعیت کنونی حزب دمکرات خود را اثبات کند. حال این موضوع را از نزد يك مورد ارزیابی قرار می دهیم.

تم اصلی بحث نومه له در برخورد با پدیده انشعاب این است که بحران سیاسی، تشتت و بی افق سیاسی حزب دمکرات آنرا به انشعاب کشانید تمام تلاش کومه له در این است که نشان دهد حزب دمکرات دستخوش آنچه بحران سیاسی است که در چند سال اخیر مداوماً تعمیق یافته و سرانجام منجر به يك انشعاب بزرگ و تمام عیار گردید. بسیار خوب! ما هم فرض می کنیم که آنچه کومه له در باره موفقیت کنونی حزب دمکرات میگوید، صحیح باشد. حال ببینیم استدلال کومه له بر چه پایه ای استوار است و چگونه نظر و زمینه های بحران را تبیین میکند. دلایل کومه له را میتوان بدو دسته تقسیم کرد: یکی زمینه های عمومی بحران در حزب دمکرات که طلت پایه ای این بحران را نظم می بخشد و دیگری عوامل خاصتری هستند که بر متن این بحران عمومی و تداوم آن در چند سال اخیر بروز انشعاب در حزب دمکرات را ممکن گردانیده اند.

کل استدلال کومه له بر این مناسبت قرار دارد که ظهور ناسیونالیسم در کردستان ریشه در موقعیت ملت کرد به مثابه يك ملت تحت ستم دارد و این ناسیونالیسم همواره بعنوان شکل تجلی بورژوازیستی اعتراض در برابر دولت مرکزی بوده است. حزب دمکرات طی سالهای طولانی بطایفه نمایندگی اصلسی جریان ناسیونالیستی در کردستان بیان بیرونی اعتراض از موقعیت ملت کرد بوده است. نفسی و اجتماعی و تداوم حزب دمکرات معلول بطنی ستمگری ملی و وجود تعالیات و سنتهای مبارزه طلبیه ایس ستمگری بوده است. از سوی دیگر کومه له معتقد است که بدلیل از هم پاشیدن مناسبات کهنسوسی اجناسی، نفوذ و گسترش مناسبات سرمایه داری در دهه های اخیر و با شکل گیری وسیع طبقه کارگر این پایه بشدت تضعیف شده است. ظهور طبقه وسیع کارگران مزدی در کردستان نهایتاً بناچار نهایتاً مناسبات سوسی بورژوازیستی، مسائل و محدودیت جدیدی را به ارمان آورد یعنی این امکان را فراهم ساخته

تا آرمانهای سوسیالیستی و دمکراتیک طبقه کارگر پرچم اعتراض توده ها علیه دولت مرکزی و بسوزوزاری در کردستان گردد. ظهور کومه له در صحنه سیاسی همتا به کمونسم متشکل و ناپسند، ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی این گرایشات در جنبش انقلابی خلق کرد، شرایط ذهنی را در کردستان دگرگون ساخت. بنابراین تغییر شرایط عینی (تفوق و گسترش مناسبات سرمایه داری و شکل گیری طبقه وسیع کارگران مزدی) و تغییر شرایط ذهنی (ظهور کومه له و تحول وسیع در افکار توده ها و تفوق آرمانهای سوسیالیستی و دمکراتیک طبقه کارگر بر آرمانهای ناسیونالیستی بسوزوزاری کرد) در "جامعه کردستان" بسوزوزاری کرد یعنی حزب دمکرات را دستخوش بحران و بی افقی سیاسی ساخت. این واقعیت حزب دمکرات را که میرفت به حاشیه صحنه سیاسی رانده شود، وادار ساخت که به مبارزه حاد با کومه له و بیک جنگ تمام عیار با آن روی آورد. شکست سیاست جنگی حزب دمکرات نیز بر رشد بحران و استیصال علی آن افزود. اینها اساسی ترین و پایه ای ترین دلایل کومه له در تبیین و تشریح زمینه های عمومی بحران سیاسی و موقعیت کنونی حزب دمکرات می باشند. کومه له در ارزیابی عوامل خاص تر بسوزوزاری و پیرویهای نظامی جمهوری اسلامی در کردستان که متناظر با محدود شدن مرصه فعالیت نظامی حزب دمکرات است، اشاره میکند که دورنمای علی فعالیت، گسترش و با حتی موجودیت آنرا تیره و تار ساخته است. بافتاد کسومه له در پرتو این مجموعه عوامل است که حزب دمکرات دستخوش بحران سیاسی و بن بست علی گردید و متعاقباً تناد های درونی آن حدت یافته و سرانجام به انشعاب بزرگ منجر شد. در اینجا است که مشاهده میکنیم کومه له چگونه با "زیرکی خاصی" میکوشد ماهیست انشعاب در حزب دمکرات را به تپه نندن این حزب از محتوای واقعی اش و تبدیل آن بیک جریان سیاسی بی افق که ربط خود را با مسائل مبارزاتی و زندگی زحمتکشان کردستان از دست داده است، مربوط ساخته تا باین وسیله خود را بمشابه تنها جریانی که با واقعیت مبارزاتی خلق، کرد انطباق دارد بخوانندگان خویش معرفی نماید.

همانگونه که گفتیم نخستین و پایه ای ترین دلیل کومه له در مورد تبیین بحران سیاسی در حزب دمکرات و انشعاب در آن بر تغییر شرایط عینی و ذهنی در دهه اخیر در کردستان استوار است. از همین روم نیز نخست بر روی این دلایل کومه له مکت میکنیم و آنرا مورد بررسی قرار میدهیم و نشان خواهیم داد که دلایل کومه له بویژه در مورد تغییر شرایط عینی تا چه اندازه بی پایه و دور از واقعیت است.

همه میدانند که در ایران تا قبل از برآمد جنبش توده ای در سالهای ۵۷ - ۵۶ تنشها و احزاب سیاسی در ایران بصورت محافظ و سازمانهای محدود فعالیت مینمودند. ظهور مبارزات توده ای در ایران و بالاخص در کردستان زمینه توده ای شدن بسیاری از این احزاب و سازمانها را فراهم ساخت. این درست است که حزب دمکرات موجودیت طولانی در کردستان داشته، با این وجود این نیز روشن

است نه حزب دمکرات قبل از ظهور جنبش توده‌ای سالهای ۵۷ - ۵۶ یک جریان سیاسی محدود بوده که اساساً نقش فعالی در زندگی مبارزاتی خلق کرد نداشت، چرا که اصولاً خود مبارزات توده‌ای در ایران بسیار محدود و پراکنده بوده است. اما با برآمد جنبش توده‌ای حزب دمکرات نیز اهیسن امکان را یافت که مانند خیل انبوه سازمانها و احزاب سیاسی، در صحنه مبارزه سیاسی فعال شده و در متن آن خود را بیک جریان توده‌ای ارتقا دهد. اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا به نظر سر کومه‌له از سال ۵۷ تا کنون شرایط عینی در کردستان تغییر کرده است، آیا زمین زیر پای حزب دمکرات منی این مدت از اساس دگرگون شده است؟ کومه‌له خود اذعان دارد که دهه‌ها است از پروسه تثبیت و رشد سرمایه داری در ایران میگذرد و در کردستان هم که یک جزیره ارگانیک از کل جامعه ایران را تشکیل می‌دهد، شیوه تولید سرمایه داری شکل عمده تولید بوده که بر سایر اشکال تولید تفوق داشته است. بنابراین ملاحظه میکنیم که طرح بحث تغییر شرایط عینی در بررسی عامل بحران در حزب دمکرات طرح کاملاً بی‌مناسبتی است و هیچگونه ربط واقعی بعنوان زمینه عینی بحران سیاسی در حزب دمکرات را ندارد. باین ترتیب کومه‌له یا باید اقتصاد کردستان را از سال ۵۷ به بعد (که حزب دمکرات بتدریج توانست خود را بیک جریان وسیع توده‌ای مبدل سازد) سرمایه داری نداند، چرا که اگر "جامعه کردستان" در این سالها سرمایه داری بود بدون شك همین عامل عینی تحت آن شرایط هم میتواند بعبا به یک نیروی قدرتمند در کارگردنهای سیاسی این حزب نقش خود را ایفا کرده و ایسن حزب را از بنده‌ای شدن بازدارد، اگر در این سالها اقتصاد سرمایه داری در کردستان حاکم بوده است چگونه حزب دمکرات بر بستر همین شرایط عینی توانست بیک جریان سیاسی توده‌ای مبدل شود. شاید معجزه‌ای در کار بوده است! در حقیقت می‌بینیم که کومه‌له "شادابی سیاسی اش را در هر دوره اساساً مدیون" تناقض گوئی اش میباشد. او مجبور است برای توجیه چرخشهای سیاسی اش متناقض سخن بگوید و واقعیات را پرده پهنی کند. امکان دارد منظور کومه‌له این باشد که تجلیسی حزب دمکرات بعبا به یک جریان سیاسی توده‌ای در سالهای اخیر بر زمینه شرایط غیر سرمایه داری یعنی بر اساس مناسبات کهنه فئودالی، خرافات مذهبی، بردگی زنان و رشد و گسترش یافته است، اما با رشد و گسترش سرمایه داری و غلبه آن در کردستان طی این سالها حزب دمکرات تدریجاً پایه‌های عینی خود را از دست داده است. اما میدانیم که کومه‌له لاف امریزه جنبش اعتقادی ندارد. بنابراین طرح تغییر شرایط عینی از سوی کومه‌له در بررسی بحران کنونی حسسز به دمکرات بیک طرح عبث و دور از واقعیت بوده که با موازین تحلیلی خود وی نیز در تضاد است. اما ممکن است کومه‌له بگوید که او مسئله را از این دید وسیع تاریخی مورد مذاقه قرار داده است و در ایسن چهارچوب عمومی اسکنده عامل عینی را طرح نموده است. در پاسخ باید گفت اگر مسئله از دید وسیع تاریخی مد نظر باشد باز هم این واقعیت در مقابل کومه‌له قرار میگیرد که در کردستان سرمایه داری

در سال ۵۷ ما شاهد رشد و توده‌ای شدن حزب دمکرات بمطابق تجلی ناسیونالیسم کردی و آنهم نه بمطابق محافل کوچک و اپوزیسیون قانونی و یا غیر قانونی جمهوری اسلامی، بلکه بمطابق یک حزب سیاسی توده‌ای هستیم. همین واقعیت زنده نشان میدهد که قائل همینی ای که کومه‌له از آن نام میبرد هیچ گونه نقشی در سیر نزولی، تشتت و بحران سیاسی و بالاخره انشعاب اخیر حزب دمکرات نداشته است. تا آنجائیکه به بحث شرایط همین بپردازیم یادآوری این موضوع نیز ضروری است که آیا پیرویه رشد و تثبیت سرمایه داری در ایران و طبعاً در کردستان، و از هم پاشیده شدن مناسبات کهنه اجتماعی، موقعیت خلق کرد را بمطابق یک ملت تحت ستم تخمیر داده است؟ به نظر میرسد که کومه‌له امر و زه هنوز پاسخ قطعی برای این پرسش نیافته است و همچنان در دوگانگی بسر میبرد، خود را فرسوده میسازد و رنج میدهد. بلحاظ تئوریک توسعه سرمایه داری و پلانیزاسیون "جامعه کردستان" به دو قطب پرولتاریا و بورژوازی، طبعاً باید پایه‌های مادی مسئله ملی در کردستان را از بین برده باشد، و ملت تحت ستم کرد، اینک باید به طبقات متخاصم، پرولتاریا و بورژوازی تقسیم شده باشد و بنابراین ما دیگر در کردستان نه با یک جنبش ملی - دمکراتیک، بلکه با یک مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی مواجه باشیم. اما متأسفانه واقعیت کنونی مبارزه در کردستان خط بطلانی بر این دیدگاهها می‌کشد و همه این "تحلیلهای تئوریک" را پدیده‌ای می‌اندازد. باین ترتیب کومه‌له در دستگاه فزونی‌اش یا باید اعتراف کند که مسئله ملی بلحاظ عینی در کردستان وجود ندارد و این پندار بافی و تصورات واهی است که همچنان در ذهن توده‌های کرد سنگینی میکند و بورژوازی کرد نیز بآن دامن میزنند، یا آنکه باید بپذیرد که چنین مسئله‌ای عملاً و واقعاً در کردستان موجودیت دارد و بلحاظ عینی بایست پاسخ خود را در عمل دریافت نماید. با اعتقاد ما کومه‌له در شرایط کنونی و بخصوص با صدور قضانامه صوب کنگره ششم، باین گرایش یافته که مسئله ملی را نه بعنوان یک واقعیت عینی بلکه پیشتر بعنوان پیشداوری توده‌ها تلقی کند. از همین رو است که کومه‌له از تضعیف افق ناسیونالیستی و تقویت و تفوق افق سوسیالیستی سخن می‌آورد. بنظر ما مسئله ملی در کردستان غیرممکن و مناسبات سرمایه داری وابسته کماکان بقوت خویش باقی است و با در نظر داشتن ترکیب طبقاتی در کردستان و وجود نیروهای خرده بورژوازی بویژه اقشار فوقانی آن همواره دو پاسخی بآن داده میشود: یکی پاسخ بورژوازی و دیگری پاسخی از مومع پرولتاریا. بنابراین احزاب بورژوازی در این جنبش در برخورد به مسئله ملی بعنوان یک واقعیت عینی همواره تظاهر مادی می‌یابند و امروز این تجلی بصورت خواست خودمختاری از دولت مرکزی جلوه گراست. باین ترتیب مشاهده میکنیم نه با تمام تلاشی ای که کومه‌له بکار بسته است تا نشان دهد یکی از عوامل اساسی پیدایش بحران سیاسی در حزب دمکرات تعبیر شرایط عینی است، تا چه میزان بی پایه و فاقد ارزش علمی است.

یکی دیگر از مولفه‌های اساسی کومه‌له در اثبات بحران سیاسی حزب دمکرات تخمیر در شرایط

ذاتی است که موجبات انزوای سیاسی بیشتر، بی‌افقی سیاسی عمیقتر این حزب را فراهم نموده است. در اینجا کافی است ما بطور واقعی نشان دهیم که کومه له بهیچ وجه تجسم سیاسی و کمونیستی کارگران و زحمتدان کردستان نبوده و نیست. البته قبل از ورود باین بحث یادآوری می‌کنیم که این استدلال آقای علیزاده:

"قبول رشد کومه له بعنوان یک جریان کمونیستی بلافاصله به معنی انزوای سیاسی و اجتماعی جریانات شبه سوسیالیست روشنفکری و غیر کارگری می‌باشد و تمام جدلهای در مقابله با این واقعیت و بخاطر دفاع از موقعیت حقیری صورت میگیرد که این جریانات در آن قرار دارند."

یک برخورد غیر سیاسی است و این تهدید ایشان ممکن است بعضی از جریانات را بترساند، اما ما که نموده‌های زیادی از کمونیسم کارگری کومه له را بطور زنده و واقعی نشان داده‌ایم این "هجو ملیح" ایشان را بی‌پاسخ می‌گذاریم و بهمین بسند می‌کنیم که حضور سیاسی نمیتواند جواز حقانیت یک جریان سیاسی تلقی گردد این یک درک بورژوازی است که از بررسی حقایق و همه دارد. آری موجودیت سیاسی یک واقعیت عینی است، اما حقانیت، مسئله دیگری است. آنچه که واقعیت دارد لزوماً حقیقت نیست و حقیقت نیز هیچگاه بلافاصله خود را بواقعیت مبدل نمیزد. این ابتدائی ترین درس دیالکتیک ماتریالیستی است. پس بهتر است در ارزیابی از پدیده‌ها نقطه عزیمت خود را بر روی بررسی مارکسیستی استوار سازیم. یک بررسی مارکسیستی یعنی کشف حقایق دیگر جایی برای دروغ و تزویر باقی نمیگذارد و آقای علیزاده هم مجاز نیست موجودیت سیاسی خود را دست‌آویزی برای پنهان داشتن حقیقت خود نماید و در عین حال هم نمیتواند ما را از بیان حقایق موعوب سازد. پس بهتر است بپاییم حقیقت کومه له را روشن سازیم.

حقیقت کومه له را نمیتوان از روی "شادابی سیاسی اش"، از روی سخنان "شفاف‌اش" تشخیص داد، حقیقت کومه له را این واقعیت تصریح می‌سازد که فلسفه وجودی وی بطور مشخص در چیست، چه اهداف و سیاست‌هایی را در جنبش انقلابی خلق کرد دنبال میکند؟ کومه له نیروی است که تا کسوف برای تحقق خود مختاری در کردستان مبارزه میکند. اما خود مختاری چیست؟ خود کومه له سه لایحه امروزه معنی خود مختاری را بصراحت بیان میدارد و آن مشارکت در حاکمیت محلی با دولت مرکزی است. این درست است که کومه له بزعم خویش در برنامه حید مختاریش مطالبات و خواسته‌های درگران کرد را مطرح مینماید تا مشارکت‌اش را در حاکمیت محلی پشتوانه سیاسی برای سرمایه‌اندوزی بورژوازی کرد نگرداند، اما این امر بهیچ رو نمیتواند ذره‌ای از ماهیت سازشکارانه و معاشات طلبانه این هدف بکاهد. هر چند مصوبات کنگره ششم این سازمان ظاهراً سمعی دارد گسستی را با اهداف خود مختار و طلبانه بیان ندارد، اما واقعیت این است که کومه له همان تمایلات و گرایشات خود مختار طلبی و

ناسیونالیسم تنگ نظرانه اش را در شکل و شمایل امروزی اش باز تولید کرده است. کومه له سالهاست در عرصه مبارزه سیاسی و طبقاتی در کردستان با این هدف فرمبستی که اخیراً بزبان خودش هیچ تناقض اصولی میان او و پرزوازی کرد نمیگذارد، فعالیت میکند. این گل فلسفه وجودی کومه له و تمامی اهداف سیاسی اش بطور صلی و واقعی در کردستان بوده است. با اینوصف آقای طیزاده توقع دارند که ما کومه له را بیان کمونیسم متشکل، کمونیسم کارگری بدانیم. (حتما شوخی میفرمایند!) این هدف سیاسی محدود و طبعاً سازماندهی محدود، این افق "سوسیالیستی" که خواسته ها و مطالبات سیاسی اش از حد یکرشته اصلاحات سیاسی و اجتماعی در کردستان فراتر نمیرود را به چه عنوان میتوان تجلی مادی کمونیسم متشکل نامید. بدون شك این اهداف محدود سیاسی دیگر جانی برای سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر باقی نمیگذارد.

طبیعی است که هر گاه بخوایم از روی ادعا و گفتار قضاوت کنیم و به جامه پرزرق و برقی که کومه له خود را بدان آراسته نظربیا فکنیم طبعاً کومه له از هر کمونیستی د و آتشف تر است، چرا که وی بارها و بارها از کمونیسم از برابری اقتصادی، از حکومت کارگری و سخن میگوید. اما مارکسیستها هیچگاه قضاوت خویش را بر روی سخنان دلنشین استوار نمیسازند. کمونیسم متشکل بار خاص خود را دارد و بهر جمعی که مدعی کمونیسم بودن است و هزاران بار احکام مارکسیستی را مثل طوطی تکرار کند، کمونیسم متشکل نمیگویند. کمونیسم متشکل آن پروسه تشکل و خودآگاهی طبقه کارگر است که در روند مبارزه طبقاتی و در راستای اهداف تاریخی طبقه کارگر بسط و گسترش مینماید. کومه له برای اینکه فقط نشان دهد که در این مسیر گام برمیدارد اولین شرط آن این است که از ناسیونالیسم تنگ نظرانه اش که بازتاب شکست های فروخته پرزوازی کرد است، دست بردارد.

بنابراین چگونه میتوان روند رشد کومه له را "روند رشد یک کمونیسم غیر روشنفکری، یک کمونیسم کارگری در متن یک جنبش انقلابی، دانست و آنرا عامل تغییر شرایط ذهنی انقلاب تلقی نمود. البته ما منکر درگونی در افکار سیاسی توده ها و سازمانهای سیاسی نیستیم، اما اینس تحولات در کادر ناسیونالیسم خود مختار طلب کردی است. گسست و تحول واقعی در افکار توده ها و سازمانها در جنبش خلق کرد، قبل از هر چیز گسست از ناسیونالیسم تنگ نظر، از اهداف و حواس خود مختار طلبانه است، جهت گیری در راستای استقرار حاکمیت توده های انقلابی کرد تحت رهبری طبقه کارگر و اتحاد داوطلبانه خلقهای سراسر ایران به منظور عبور به انقلاب سوسیالیستی است. تریب کارگران کرد با روحیه انترناسیونالیسم پرولتری است که اندک در کردستان را نه تنها بلاواسطه جزئی از روند انقلاب سراسر ایران بدانند، بلکه در عین حال کل پروسه انقلاب دمکراتیک نوین در ایران را بسط و گسترش از انقلاب پرولتاریائی - سوسیالیستی جهانی درک نمایند.

بدین ترتیب کومه له با چنین ارزیابی از درگونی شرایط عینی و ذهنی در کردستان، بی افقی

و به حاشیه صحنه سیاسی رانده شدن حزب دمکرات و طبعاً بحران سیاسی آنرا نتیجه گرفت. اما ما نشان دادیم که ارتباط عوامل فوق به اثبات بحران سیاسی و قضیه انشعاب در حزب دمکرات ربطی بی منطق و فاقد تحلیل علمی است و در عین حال گفتیم تا آنجائی که بوجود مسئله ملی در کردستان مربوط است، تخییر شرایط عینی مورد ادعا کومه له این مسئله را از بین نبرد است. در مورد شرایط ذهنی هم همان چهارچوب ناسیونالیسم تنگ نظرانه که شکل بیان خود را بصورت خواست خود مختاری از جمهوری اسلامی ابراز میکرد، حفظ شده است و کومه له نیز تا کون هیچگونه تلاشی در جهت تضعیف و نقد این پیشی از راه حل مسئله ملی ننمود، بلکه با دفاع از این خواست آنرا بصورت یک برنامه مسدود و تثویز نموده و به پرچم مبارزاتی خود میدل نموده است. بدیهی است هرگونه تغییری در افکارسار و عقاید سیاسی توده ها و سازماندهی آنان در این راستا بهیچ وجه نمیتواند زمینه ذهنی و سیاسی حزب دمکرات را تضعیف نماید. این دقیقاً همان چهارچوبی است که حزب دمکرات بر بستر آن مسائل خود را پیشی میرود و طبیعتاً برای یک نیروی واقعاً انقلابی نه تنها چهارچوب تنگی است، بلکه پایه هرگونه سازشکاری و مداخلات طلبی با دولت مرکزی را فراهم میسازد و راه را برای بند و بست با این سیاست آن جناح امیرالیستی هموار میسازد و مانع ابتکار، خلاقیت و فعالیت حقیقتاً انقلابی توده ها و در رأس آن طبقه کارگر میگردد و ضمناً توجیه مناسبی را برای بی عملی آماده میسازد.

در مورد دلائل خاسرتر یعنی محدود شدن دامنه فعالیتهای مسلحانه در کردستان که از طریق پیشرویهای نظامی جمهوری اسلامی، دورنمای علمی و حتی موجودیت حزب دمکرات را در ابعاد کنونی اش به مخاطره انداخته است، باید بگوئیم که این عامل عمومیت دارد و نه تنها گریبان حزب دمکرات را گرفته است، بلکه دامنگیر کلیه جریانات سیاسی و بویژه کومه له نیز شده است. اینکه آقای عزیزاده در محاجبه اش با صدای حزب کمونیست به محدود شدن دامنه فعالیت نظامی اشاره میکنند و میگویند که انتقال آنان به پشت مرزها شاخص اصلی عقب نشینی این جنبش نیست؛ پایگاهها و مراکز تجمع خودش را به پشت مرزها کشانده است، خوب واضح است که در منطق نظامی این هیچ چیز جز عقب نشینی نیست. اما سازمان یافتن یک قلب منسجم کمونیستی، پیشرویهای هستند نسبه کارکر آباء در کردستان میتواند همه آنها را مشاهده کند و با شاخص های کمی و فاکتورهای متعدد نشان بدهد. یک سفسطه و اغتشاش کامل است. چون بحث در این باره مفصل است و پرداختن بدان از وظایف این مقاله خارج میباشد، تنها باین نکته اشاره میکنیم که واقعبات عینی آشکارا نشان داده است که مبارزه سیاسی در کردستان باید بر اساس مبارزه مسلحانه طولانی سازمان یابد، پیروی در هر عرصه تنها بر زمینه این مبارزه همه جانبه و بسط و گسترش آن امکان پذیر است.

چنین است ارزیابی عمومی کومه له از بحران سیاسی و بین بست علمی حزب دمکرات که سرتاجم بسه انشعاب در آن منجر گردید! بدون شک طرح غلط مسئله بناچار نتایج نادرست و اشتباهات

سیاسی - عقلی خطرناکی بیار می‌آورد . اگر حزب دمکرات موجود بی‌عیب خود را از دست داده است و بلحاظ سیاسی و معنوی خواسته ها و مطالبات آن در نزد مردم کردستان مقبولیت سابق را ندارد ، و اگر شرایط مبارزاتی جدید دور نمای فعالیت این حزب را تیره و تار ساخته است و حتی موجودیست کنونی اش را به مخاطره انداخته است ، پس باید نتیجه گرفت آن تضادی که طی سالهای اخیر حزب دمکرات را بر سر دو راهی قرار داده ، این است که حزب دمکرات یاباید زیر فشار این تضاد خرد شده و به حاشیه صحنه سیاسی رانده شود ، و یا آنکه باید خود را با واقعیات کنونی مبارزه کارگر و زحمتکش کرد انطباق دهد و اگر قادر نیست خود را بصورت یک کمونیسم متشکل درآورد حداقل موضع یک دمکرات انقلابی را اتخاذ نماید . این تم پایانی تحلیل کومه که از بحران سیاسی و بن بست عقلی حزب دمکرات است . تحلیلی سراسر وهم انگیز که تنها میتواند رهبران این سازمان را دلخوش کند . حال میتواند با بررسی نظرات تاننونی کومه له نتایج فوق را بیابیم ، هرچند کومه له صریحاً نخواست این نتیجه گیری را بکند ، اما همواره آنرا مسئله قابل طرح و امکانپذیر میدانسته است .

آقای مهدی در نوشته خود تحت عنوان " کسره هشتم ؛ بن بست سیاسی حزب دمکرات " مندرج در سی و هشتمین شماره نشریه کمونیست که کویا قبل از قطعت یافتن انتصاب در حزب دمکرات برنشته تحریر درآمده بود ، پیش بینی های " ژرف " و " افق سوسالینر " سان را بوضوح به نمایش گذاشته ایشان پس از بررسی " غل و عوامی که منجر به بحران سیاسی و سکولاسی حاد کنونی در حزب دمکرات شده است " و نتیجه گیری عمومی از سیر حرکت آتی حزب دمکرات مسطور شدند و باین وسیله اصول ناظر بر موضعگیری حزب خود را تحت چنین شرایطی در دو حالت ممکن روئین ساختند .

" طبیعی است که ما قرار داده شدن هر مانع روسی بر سر راه سیاست نباید انقلابی و جنگ طلبانه رهبری حزب دمکرات ، سیاسی که ما آنرا بر نهایی برای فعالیت کمونیستی در کردستان و برای کل جبهه انقلابی در کردستان منفی و زیانبار میدانیم ، و نیز خارج شدن هر اندازه نیرو از زیر و تأثیر مساکر و عملکرد این سیاست را ، بنحوی که رهبری حزب دمکرات را بیوزن و بیسازمان کومه له و برسمیت نشناختن موازین دمکراتیک در کردستان وادارند و یا دست این رهبری را در تداوم سیاست سد کمونیسم و جنگ طلبانه اش ببندد . بدین ترتیب می نگرییم . "

در اینجا بد نظر آقای مهدی این است که تداوم بحران سیاسی و بن بست عقلی در حزب دمکرات ممکن است بخشی از تیره‌هایش تحت فشار این تضاد از حزب جدا شوند و این بد معنی تضعیف حزب دمکرات و طبعاً تقویت کومه له خواهد بود . این حداقل نتایجی است که از عملکرد این تضاد و تأثیر آن در حزب دمکرات بدست خواهد آمد . آثار مهدی حالت دیگری را هم در نظر دارد و آن اینکه

بحران سیاسی حزب مجرب به انشعاب در آن نرود ، در این صورت امکان این است که يك جریسان دمکرات انقلابی از آن بیرون آید . البته ایشان بصراحت اینرا نمیگویند بلکه نتیجه تبعی تحلیل وی از موقعیت کنونی حزب دمکرات است و از همین رو است که بلافاصله مواردی را مطرح میکنند که مبنای نزدیکی یا دوری این جریان از کومه له باشد یعنی تعیینات يك جریان دمکرات انقلابی از دیدگاه خودش . بالاخره آقای مهدی در پایان نتیجه میگیرند : " اینکه آیا چنین جریانی واقعا و بطور جدی و ادامه کار شکل خواهد گرفت یا نه و اینکه تا چه حد خواهد توانست به این موازین نزدیک باشد ، مسئله ای است که تحولات درونی در حزب دمکرات در عمل به آن پاسخ خواهد داد . " این اظهارات کوبای آن است که کومه له با تحلیل اش در باره موقعیت کنونی حزب دمکرات انتظار دو جهت گیری در حرکت آنرا داشت : یا حزب دمکرات در برابر واقعیاتی که کومه له مطرح ساخته بود لجباست میورزد در این صورت ماحصل آن اضمحلال و رانده شدن حزب دمکرات به حاشیه صحنه سیاسی خواهد بود و یا اینکه نیروهائی از درون آن یا پیش میگذارند* و خود را با واقعیات جدید مورد نظر کومه له انطباق میدهند . اما دیدیم که در واقعیت چنین نشد و واقعیت خود حرکت حزب دمکرات آب پاکسی بر روی تمام تحلیلهای مشعشع کومه له ریخت و همه پیش بینی ها و افقهای کاذب رهبران ناسیونالیست این سازمان را آشکارا عیان ساخت .

بر اساس همین ادراک نادرست از موقعیت کنونی حزب دمکرات و نتایج منتج از آن بود که بدنبال اطلاعیه ای از سوی حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی مبنی بر قطع جنگ با کومه له ، کمیته مرکزی این سازمان نیز متقابلا اطلاعیه ای انتشار داده و حرکت جریان انشعابی را گامی مثبت ارزیابی مینماید و اعلام میدارد " اضافه مینماید که " حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی " اخیرا طی اطلاعیه ای بسهم خود ختم جنگ با کومه له را اعلام کرده است . ما این حرکت را کامسی مثبت ارزیابی میکنیم . اعلام ختم جنگ از هر دو طرف این امکان را فراهم کند تا صرفین مناسبات خود را بصور مسالمت آمیز و در يك فضای تفاهم و بر اساس موازین دمکراتیک تنظیم کنند . " تمام تلاش کومه له در این اضلاعیه این است که نشان دهد موضع برتر را دارد و از همین رو حتی لحظهای مکث نرود تا تاخیر جریان انشعابی را درک نماید ، چه چیزی پیش آمد که " رهبری انقلابی " اعلام آتش بر نمود ؟ مضمون این آتش پس چیست ، آیا باین معنی است که " رهبری انقلابی " از نفعله نظر رعایت اصول و موازین دمکراتیک ختم جنگ را اعلام نمود ؟ کومه له ادلا باین نیاند بشید جریانی که بخواهد از موضعی انقلابی و بتفویده دمکراتیک مسائل را حل نماید لازمه اش این است که بیامون عمل این جنگ و به نقش خود در ایجاد چنین حرکتی و اینکه چرا در این شرایط باین نهضات خانمسه می بخشد توضیح بدهد . بک اطلاعیه خشک و خالی و چند خطی همه " زیرکی و کاردانی " رهبری کومه له را برود . آری کومنیسم مشکل خیلی ساده و راحت توسط يك نیروی بیرونی بازی داده شد ،

این بازی گرفته شدن کومه له نه يك اشتباه عادی و یا ناشی از عدم نزدیکی اش به دیپلماسی پرولتری، بلکه دقیقاً ناشی از ماهیت طبقاتی وی است. • بعد از گرد و خاکی که " رهبری انقلابی " بپا کرد و در پشت آن کارهای مقدماتی خود را به پایان رسانید و تازه آن هنگام که گرد و خاکها فرو نشست، کم کم عده ای از نیروهای سیاسی متوجه شدند که گویا هیچ تمایز اصولی و اساسی میان اهداف و سیاستهای دو جریان وجود ندارد و کومه له هم بنا به بینش پراگماتیستی اش این مسئله را پسر از نشست کرد و خاکها در می یابد و آنگاه در " قطعنامه در باره : ارزیابی از موقعیت حزب دمکرات و شیوه برخورد ما بآن " بندی را به آن اختصاص میدهد. • " II - جریان انشعابی بر مبنای پلاتفرم سیاسی اساساً متمایزی جدا نشده است. • بیانیه این جریان گواه این است که :

اولاً، کمابیش تمام گزایشات موجود در حزب دمکرات در جریان جدید حضور دارند و ثانیاً ایسین سند بیشتر به منظور جذب نیرو و ایجاد محیط مساعد برای بقاء جریان انشعابی در میان سایر احزاب سیاسی تنظیم شده است تا برای برافراشتن پرچم دیدگاههای معین و متمایز سیاسی، به این معنی انشعاب اخیر هنوز گواه يك جدائی برنامه ای از حزب دمکرات نیست. •

آری ! پس از آنکه گرد و خاکها فرو می نشیند کومه له تازه و آنهم نه از نقطه نظر تحلیلی - تنویریک، بلکه مطابق معمول در عمل باین نتیجه رسیده است. • در این قطعنامه آن پیشنهاد های " دل انگیز و شفاف " آقای مهتدی بکنار می رود و جای خود را به کدورت و خط و نشان کشیدن برای جناح قاسملو و يك پیشنهاد عمومی به هر دو جریان میدهد. •



یادواره‌ای از چریک فدائی خلق رفیق

حسن عطاریان

چهارم فروردین ماه سال ۱۳۱۱ تیلور امتزاج و بالندگی خطی است که خاطره آن همواره در حیات جنبش مسلحانه انقلابی بیاد خواهد ماند. این روز تجسم عینی تداوم و پویایی خط مشی سرخسی است که نخستین آوای آن قلب جنگلهای سیاهگل را شکافت و پرواز نیرومندش در سراسر کشور طنین انداخت و بار دیگر در همان راستا، اما با خصوصیتی متکامل تر در جنگلهای "خی پوست" تداوم یافت. در نهمین چهارم فروردین ماه پنج تن از کمنیستهای انقلابی، پنج چریک فدائی خلّسوق، در سیای منادیان و رهروان جنگ انقلابی در جنگلهای "خی پوست" به محاصره نیروهای جمهوری اسلامی درآمدند. و در یک نبرد حماسی و نابرابر، تا آخرین گلوله‌ها پشان قهرمانانه جنگیدند و با به هلاکت رسانیدن تعداد زیادی از مزدوران امپریالیسم، زمانی که همه فشنگها پشان تمام شده بود، با کشیدن صامن نارنجک‌ها پشان به زندگی پرافتخار خویش پایان دادند و بهار سال ۶۱ را با خون سرخ شان آراستند. یکی از این رفقا رفیق حسن عطاریان، سیمای صبور و مقاوم سازمان مبارز برادر دشواریها و صائب ناشی از مبارزه بود.

رفیق حسن عطاریان در سال ۱۳۳۵ در یک خانواده زحمتکش در شهر پایل متولد شد، تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در این شهر بپایان رسانید. نخستین فعالیت سیاسی خویش را پس از پایان تحصیلات متوسطه، هنگامی که وارد دانشگاه شد با شرکت در مبارزات دانشجویی آغاز نمود. و بدین‌تیر پیشگام و نقدر فعالی که در این مبارزات داشت از دانشکده اخراج گردید. در این دوران بود که با اندیشه‌ی سترک مارسیسم - لنینیسم آشنا شد و تمام هم‌حود را صرف درک و فهم علم رهانی پروتاریا و افزایش آگاهی سیاسی اثر نمود. در سالهای ۵۷ - ۵۶ به جنبش رو به اعتلای توده‌ها پیوست و فعالانه در مبارزات توده‌ها شرکت نمود. او در این ایام یکبارچه شور بود و در اکتساب

تظاهرات ، كانونها و انجمنهای انقلابی شرکت داشت و همواره تلاش میوزید تا نقش فعالی را در آنها ایفاء کند . رفیق حسن در ایام قیام توده ای مانند خیل انبوه فعالین سیاسی به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که منبع الهام بخش پیروزی آرمانهای اجتماعی کارگران و زحمتکشان شد ، بود ، میبردازد . همزمان با بوجود آمدن جریان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۸ ، افشا پورتونیسیم و روزیونیسیم حاکم بر سازمان از سوی آنان ، رفیق حسن نیز با مرزبندی قاطع از " پیشگام " جدا شد و به هواداری از چریکهای فدائی خلق پرداخت و تمام انرژی و پتانسیل انقلابی خود را در خدمت تحقق اهداف و برنامه های ثوری انقلابی مبارزه مسلحانه گذاشت . و بخاطر قابلیتها و فعالیست پیگیرش در ارتباط نزدیک با چریکهای فدائی خلق قرار گرفت .

رفیق حسن در اواسط سال ۵۹ توسط سازمان برای گذراندن دوره آموزشی سیاسی - نظامی به یکی از پایگاههای آموزشی سازمان در کردستان اعزام گردید . در جریان مبارزه ایدئولوژیک پستک درونی که منجر به طرد انحرافات گذشته و طرح و وظایف نوین در سال ۶۰ گردید ، رفیق حسن پسه دفاع از وظایف جدید پرداخته و در همین راستا به عضویت تیم شناسایی روستاهای شمال درآمد .

رفیق حسن از جمله نخستین رفقای بود که به همراه ستون چریکی جنگل به روستاهای شمال ایران اعزام گردید . مقاومت و استواری ، خونمردی و متانت در برابر مشکلات و شرایط دشوار مبارزه از خصوصیات برجسته رفیق بود . او در مدت ۷ ماه فعالیت اش در روستاهای شمال همواره تلاش میوزید تا از موضعی پرولتری و با اتخاذ طرقها و شیوه های صحیح ، بر مشکلات و معضلات مبارزه فاشق آید . استواری و مقاومت اش در برابر شرایط دشوار مبارزه و تلاشیهای پیگیرش در یافتن راه حل های درست برخورد با مسائل مبارزه طبقاتی همراه با عواطف وافرش به رفقا ، از او یک رفیق قابل اتکا ساخته بود .

چریک فدائی خلق ، رفیق حسن عطاریان ، دموکریست انقلابی که تا واپسین دم حیات اش پسه آرمان متماعی طبقه کارگر وفادار مانده بود ، در سیزده چهارم فروردین ماه سال ۱۳۶۱ در نپسردی انقلابی با مزدوران امپریالیسم جان باخت .

یاساش کسرام . ! راهش پسر رهرو پساد!

سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن در آمریکا
عزاد ارچه‌ریکهای فدائی خلق ایران (ارتش‌رهان‌نییخس خلقهای ایسران)

زندہ بیدار جتی خلق!
زندہ بیدار تیش خلق!

چرتکهای فدائی خلق ایران
انتشارات: (ارتش‌رهان‌نییخس خلقهای ایران)